

(که بهائیان در آن کز بحسب تقدیر خواهی نخواستی واقع شد - و اتفاقاً در بکابل داشت)

معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران در السنة هوام مشهور شد - مردم روی در پریشانی نهاده سو بحو منفرق شدند - هرچند [حضرت جهانبانی حسین قلی سلطان مهربان (۴) از مخصوصان بساط عزت بود (و جمع دیگر از مقربان را بحسب برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین نمودند) چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده مند نیفتاد - و الحق رقم مشیت حکیم تدبیر برین صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل متمکاران و آسیب جفا پیشگان محفوظی گراید - و مهبط برکات ذات قدسی گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهی ظلّ الهی گردد - و چندین هزار نخم نییمی در مزارع بحیط غبرا و ریاض اعمال مخلصان افشاندند آید و خلاصه سخن آنکه این جهان آرا این چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب از دیار عبرت و عبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده احباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این راننده ناملائم بظهور نیامد در مشاغل مستخیر ماوراءالنهر کار بیچارگان هندوستان در تعویق ماندند و سرانجام این ممالک (که مامن متوجهان هفت اقلیم است) در حجاب تاخیر افتادند .

و بالجملة چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آگاهی یافت مهم برهم خورد خود را از نظام داده بدعتی در آمد - و حضرت جهانبانی بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربههای بزرگ (که وصف کارنامه قتال روزگار را در اینجا نمی بخشد) بظهور آوردند - و در آن بیشه شیران نبرد رخس جهان گرد زمین نام (که تسمواتناظرین نام داشت - و آنرا محمد خان حاکم هرات پدشکش کرده بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم نیر افتاد - و حیدر محمد آخند امپ خود پدشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت مریدان گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب مرید مروری را نگاهبانی فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدنیتهای را بچشم خود دیده برنات پست فطرتی و درن همی هر طرف پروانده شدند .

تفصیل صدهای مویک عالی رقمزده کاک بیان میگردد - میرزا همدان - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضر خواجه سلطان - محمد قلی خان جابری - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخند بیگی - عبدالله خان اوزبک حسین قلی خان مهربان - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالقوسلطان

مصاحبه بیگ - شاه بدایخ خان - شاه بیگ جلابور - شاه قلی نارنجی - محمد قاسم موجبی
 لطف‌الله سهرندی - عبدالوهاب ارجی (۲) - باقی محمد پزدانچی - خالدین *

و بعد از سه روز بر سر پنج چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - و درین منزل محمد قلی شیخ کمال
 (که برای راست افتاده بود) خبر موکب معالی یافته ملحق شد - و درین منزل منشور عطاوت
 بنام نامی حضرت شاهنشاهی و سخدرات تنقی عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم
 خامه عذایت مصحوب بیگ محمد آخند بیگی روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته
 سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود) مفارضا عطاوت ارجال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند
 که برادر بدینیت محمد کامران بمقتضای طبیعت تمیر نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب
 محبت و دولتخواهی را با کفایت فرود گذاشت - و بسیاره از همراهان را همت یاری نکرد - لاجرم
 این سفر بخاطرخواه احمای دولت مبسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید
 و شکرانه ملامتی کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلی بخش خواطر محبت اندما تواند شد) دران
 مفارضا قدس سمیت اندراج یافته بود - و از آنجا شب در میان بغور بند فزول دولت کرده شب دیگر
 بخواجه میاران ورود اقبال فرمودند - و از آنجا بقرباباغ و از آنجا بمعمره دره سعادت اتفاق افتاد
 و حضرت شاهنشاهی کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامی فرموده مشمول انظار
 عذایات شدند - و از آنجا بمعامت مسعود بچتر اقبال مایه گسقر دارالملک کابل گشتند - و میرزا
 حلیمان از راه بیدخشان رفت - و میرزا هندال بقندرز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهی
 میرزا بقندرز آمد - و امرا همه بی هم بکابل رسیدند - و شاه بدایخ خان (که دای جلالت و مردانگی
 داده بود) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشی و خواجه ناصرالدین عالی مستوفی و میر محمد منشی
 و میرجان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کنگ را نیز همین حال پیش آمد
 و باقی جمیع ملازمان درگاه در حرز ملامت ماندند - و چون اقبال و جمع دیگر از اوزبکانه
 (که در اینک بدست افتاده بودند) خلاصی یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراسم
 پادشاهی بدان کردند [پیر محمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهی را (که پیش او بودند)]
 بملوک آدمیانه روانه دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مسافر خلافت منمکن گشته
 این مراجعت را از فرط دور بینی عین صلاح دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالی

(۲) در [چند نسخه] اودجی (۳) در [بعضی نسخه] خالیدی (۴) در [بعضی نسخه] شیخ کمال - و در [بعضی]

محمد قلی و شیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ *

مهندیل داشتند - و خواجه جمال الدین محمود را (که برهم رحلت پیشِ حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادین او را بر طرف کرده باز پس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرمحمد علی (که در فنون تصویر و نقاشی یگانه آفاق و نادرا ادرار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریا نته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علی را (که بخطاب افضل خانی لگتبار داشت) از عهده مشرفی خزانة بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت .

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاب را باز مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان و بس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجه بجانب کابل برافراشتند) فرصت نگذشتند که میرزا بچاکر بیگ بدملوکي نموده او را از انجا اخراج کرد - و آنچه آن بخشه والا را بر طاق نحیان نهاده اندیشهای ثبات بخود راه داده مترصد فرصت بود - در هکامیکه (حضرت جهانبانی در کابل عدالت پداری بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروف میداشت - و آنحضرت از مقام طوبیت و نیک گمانی (که شیمه کرده بزرگ نهادان است) سخنان نازاست او را و امت انگاشته متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرد و اراده رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشه بغی و نژده (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریریک سلسله مکر او امرای ننگ سابقه اخلاص و ننگ حوصله ارادت دران بورش (چنانچه گذارش یاست) انواع نفاق بعمل آوردند - و چون آنحضرت مراجعت نموده ظالی عدالت بر دارالملک کابل اذیختند) میرزا کامران میرزا امسکری را در کولاب گذاشته متوجه ندالی میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بی جنگ از طایقان بقلمه ظفر شدت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلمه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحق سلطان را بقلمه ظفر گذاشته خود را به ننگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم رفته منتظر پاداش الهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نجومه فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و بمیرزا هندال اول از راه فریب درستی نما در آمده حرف بکجهتی در میان آورد - میرزا هندال سخنان او را گوش نداشتند بر نیلت عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با اعتماد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و تلمه داری دقیق فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کاره نتوانست ساخت) باز بکده متوسل گشته

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبک‌ها بکمک او آمده شریک محاصره شدند
 میرزا هندان بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنمونی بشاهراه مقصود است)
 تدبیرهای بسندیده انگیزت - و خطه از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشغول بر تجدید
 عهد اتفاق و فریب دادن اوزبک‌ها - و بروش پخته کاران آن فریب نامه را بقاصد او داد که عمدا
 خود را بدست اوزبک‌ها انداخت - بعد از کوشش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن
 بظهور بی‌صحت که ایشان بهم اتفاق نموده اوزبک‌ها را هدیه تیر بلا و احذر کنند ابتلا خواهند ساخت)
 اوزبک‌ها از مطالعه آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه
 ناساخته ماند - و مغازن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکری
 شکست خورده در قلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحق سلطان بگریز شده قلعه ظفر را
 در تصرف خود آورده - و اسحق سلطان را (که بار متفق شده بود) مقید ساخته - میرزا کامران
 ازین اخبار سرامیده شد - و از کار قندوز ناامید گشته یاسین دروات و بابوس را با جمعی بر سر
 میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شدت - چاکر بیگ خود را بکفاره کشید - میرزا عسکری
 برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی آیه را همراه گرفته متوجه دفع میرزا سلیمان شد
 و نزد یک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبک‌ها (که بسردار بی سعید بیگ بترتاری آمده بودند)
 گذرانها بر آردی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبد الله مغل
 با معذرت بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده امراق را باعزاز تمام مصحوب
 معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندان
 و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان
 صلاح ندیده بخرومت متوجه شد - که از راه ختاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد - و از آنجا
 حال کابل بواقعی دانسته آمدن کابل یا راتن بحدود دیگر قرار دهد - و چون امرای نفاق پیشه
 حضرت جهانبانی پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند (از فرط فریب و فسوس اینچیان را
 بدرگاه حضرت جهانبانی فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته
 عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امید ده تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهی
 بعفو مقرون گردد *

* باز آمدم که سجده آن خاک پا کنم • گریه‌ای قضا شده باشد ادا کنم •

امید که درین مرتبه بوسیله نیکوخدمتی از بار گران شرمندگی نجات یابم - آنحضرت از مغای

طینت (مس زرد) او را بعباد زرد خالص فرا گرفته (بصدق مقرون داشتند) *

نهضت موبک مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیا نی از کابل و محاربه بهیرزا کامران - و دیگر وقایع عبرت افزای

چون آمدن بهیرزا کامران بحدود کابل نزدیک شد جمع از درخواهان دور بین بموقف عرض رساندند که پاک - برتی و نیک گمانی را حدت و نهایت می باشد - هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر این حق ناشناس چندین مرتبه بتجربه پیوسته لایق دراست و موافق حزم آنست که دیگر طریق احتیاط از دست نداده حکم شود که سرپرده انبال بیرون زند - ولوای نصرت بر دفع اهل غدر بر امر ازند - و سپاه نصرت قران استعداد بر اصل نماید - هرگاه اندیشه این کار کرده شود از قدر و فریب لغوی خواهد بود - اندر (فی الواقع بهیرزا از کردارهای ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد - و بعضی بساط بوس امتداد یابد) هرگزینا بنظون موافق پادشاهی اختصاص خواهد یافت - و اگر (درین مرتبه نیز هدای خودای فامد در دماغ غرور او متمکن است) ازین طرف مراتب احتیاط مرعی شده باشد - آنحضرت را از استماع این کلمات سلطنت احسن عزیمت نهضت عالی بجانب غوربند (که راه آمدن بهیرزا بود) مصمم گشت - و در اواسط (۹۵۷) نهضت و پنجاه و هفت هلالی از کابل زارت عزیمت افراخته منوجه ناصواب مواب گشتند - و آن والا گوهر گرامی محضر بهی حضرت شاهنشاهی را از فرط مهرزانی در کابل صدر نشین هفت ارنک راحت و مسندگزان جاز باش عاقبت ساختند - و محل و عقد کابل بمحمد قاسم خان برلاس موقوف فرمودند - و در آنچه خان و مصاحب بیگ و جمعی دیگر از تیره دروزان روشن برون (که بپوسته انگلیختن شورش و آشوب پیش نهاد همت غنا حرس ایشان بود) خوش دل شده مددات حق ناشناسی نوشته بهیرزا کامران را بآمدن کابل بحدت ساختند - که ما با جمعی کذیر آمده می بینیم و مردم یکجهت پادشاهی را باندیشهای ناصواب جدا خواهیم ساخت - و نامانی ملک کابل بدست خواهد آمد .

دوامجب کابل که از کمال نا انصافی آنچه از افغان در همسران بخود روا نمیدارند (از عهد شکنی و بداندیشی و نادانستی) همه آبرای محابا بصاحب و رأی عهد خود بعمل می آرند و چشم داندیشی خود را بر دیم آن نمیکشایند - بلکه آن قبایل را از محسنات می شمارند - و از تدبیرات و گریزهای خود حساب میکنند - هر چند (اخلاص و درست معاملتی را همیده اند - و از نوکری خود

(م) نسخه [ط] بکرات و مرات تجربه پیوسته (م) نسخه [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد و هفتاد هلالی در اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت شهری آنحضرت از کابل (م) نسخه [ه] شورش و فتنه .

چشمداشت آن دارند) اما مغلوب خود تبار خود گشته این چنین فردی دغل بازی و بیوفائی با چنین صاحبی پاکباز می‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره دلی است - و این چه خیره رانی - انگاشتم که جلال خوبیه و شرافت بزرگیهای این ذات قدسی را در نمی‌بایند معامله رسمی دهند - آنچه (از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چندین الطاف و عنایات اند) - که بکے از آنها تمام عمر برای حق گذاری کافی است) با صاحب و رای نعمت برخلاف آن سلوک میکنند - و از بے فکری و بدرائی در برابر چنین پیش می‌آیند آری کسیکه (بمخالفت و شرارت مرشد شد) ظهور امثال این امور از چه بعید - و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب - چشم اخلاص این قوم بسبب نفاق بے نور شده - و هیئت محبت این فرقه بوم غرور تنگ گشته - حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای دلی نعمت را کی توانند ادراک کرد - چه جای شکر آن نعمتی نامتناهی - تومن نفس اماره این خود کامان نه آنچه خود را می‌ست که بنزد یازوی مرز نش انجام ادرا توان کشید - یا بنیروی مریچه نصیحت عنان اورا توان تاب داد •

بارے بدقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده قرا باغ را محط موکب مقدس ساختند و از آنجا بچاریکاران و از آنجا بآب باران نهضت فرمودند - اتفاقاً درین منزل جوی آبی بود حضرت سواره اسب راندند - و جمع از ملازمان (که در نواحی بودند) از ملاحظه نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن داری گشتند - آنحضرت را این روش ناخوش پند نیامد بجهت سرزنش این فرقه تذکره آئین شرح اخلاص جانبازان فدائین شاه اسمعیل صفوی (که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرمتن روباکی بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بذای نیکنامی و جان سپاری بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند) بر زبان اقدس راندند گمان صالح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاه خویشتن داری تیره روزگاران باین درجه - القمه قراچه قرا بخت و مصاحب منازق و گروه دیگر (که شعله امروز شرارت شرارت بودند) بواسطه و بے واسطه بموقف عرض رسانیدند که معامله کوه در میان است - و شعاب جبال متعدد - میرزا با معدودے خواهد بود - در تخواهان جان سپار را براههای مختلف تعیین باید کرد که میرزا از راه بدر نرود - و هدگی خیال این بدانند پشان آنکه سپاه فراهم آمده را پراکنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانبانی (که از لطافت سیرت و حسن حرارت

در حق مردم بجز همین ظن راه نمیدادند (تدبیر این حرام نمک شوربخت برهه واجب پنداشته حاجی محمد خان کوکبی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و چاپی بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلی نارنجی را بصوب خجاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه اخلاص را برهه سال اولنگ تمین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نهمچه احوال اقبال ترین پادشاهی را فوشده روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و نسون بعرض حضرت جهاننالی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز بیت خدمتگاری امری دیگر مصمم فرمایند نیست .

چون | از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامه اهل نفاق (که در لباس عقیدت هیله پرداز بودند) گرم شد | میرزا کامران (که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سوگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی انراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه شکوه آگاه گشته بدلائل منافقان از راه خجاک و بامیان بجانب دره فنجاق (که از توابع غوریند است) تویه نمود - یامین دولت و مقدم کوه و باباامین را هر اهل ساخت - و خود قتل شد - و مجموع مردم خود را در تویپ کرده روان شد - دهم روانی بود که یکی از رعایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بدسامع جلال رحانید - قراچه (نه سرهنگه بدانیشان بود) بعرض رسانید که بر حرب و حکایت امثال این مردم کون استن - از ایف دل نهادن موجب تفریق خاطر و بیاعت توهم آنجماعت میشوند - اثر موجب این حد قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هر اینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیه مزاجت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادر حسب او بقوت و توانی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و ته دل این منافقان تاریک درون بر مرآت اطن - بتو اوراق نگذرد - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امری دیگر حدوز نگردد - تا آنکه آمد مخالف بعزم مدافعت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف نفاق در آن جمعی (که همراه بند) سوار شوند - و خود بدولت پانی همت در رکاب جلالت نهادند - فرزند مهربان قتل گرم شد - پیر محمد آخند (که از فدائیان درگاه بود) و محمد خان جلایر از دیگر از یکه های جاسوار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخند (که تشنه جگر زلال است) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در جان سنانی اعدای تیغ پیکار را آب داد

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلی رخس رحمتی را در میدان کارزار چنان جوان داد که دمار از روزگار آن زمره بیدولت برآورده در ازدهام کشاکش و هجوم نیشاکش زخمی از اسب جدا شد پهرش درست محمد اوزا بکام دشمن نتوانست دید - بنصرتش درید - و در حیات پدر کار غنیمت اوزا تمام ساخت - و آن مقدار تردد و چپقلش نمود که خود هم مضطرب و متلاشی گشت - و حضرت جهانبانی بر بلندی برآمده اندازا ^۱ مواضع موافق و مخالف می نمودند - تا آنکه از طرف کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان نوپ توپ بجانب مخالف حقیقت مکرر فریب آن سینه بخندان تیره روزگار معلوم آن قدسی صفات شد - شجاعت ذاتی و بسالت فطری در جوش آمد - سنان جان سنان از هر تهر و غلبه غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند - و فوج دشمن از هیبت و شهامت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشه تیره بر اسب خاصه رسید - و بیگ بابای کولابی دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر تهر بر او انداختند - و بهمان نگاه تیزدمت از پا خطا کرد - و مهتر سگامی (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گرفتارند میرزا نجات اسپ ابلق (که سوار بود) بنظر اقدس در آورد - آنحضرت بران رخس معادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا ^۲ جدا الوهاب (که از یسارلان معذیر بود) آمده شرح پیوستن امرا بمیرزا کامران معروض داشته چاره خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاه دایم مراد از زلال آمال ملامت است - و گاه از گردش چرخ دولابی تهری گشته روی بزیر شدن دارد *

آرے تقدیر ازلی (که منتظم سلسله درویشی و پادشاهی - و مرتب دایره سفیدی و سیاهی است) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و مردبندیها را نتیجه انقادگیها کرده است - تا در ظامت مرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان امروز خورشید عالمتاب ندانند - و تائب نشند سراب فیافی طلب نگردند بسیرابی چشمه مقصود فرسند - مصداق این حال و منطبق این مقال واقعه ایست که درین روز مانع احوال سلامت مآل حضرت جهانبانی شد - و آنحضرت بجانب ضعیف و بامیان (که جمع کثیر از امرای اخلاص مرشد را دران صوب فرستاده بودند) متوجه شدند - و عبدالوهاب و فرحتخان و محمد امین و سیدل خان و چند دیگر ملازم رکاب نصرت اعظام بودند - بمحمد امین و عبدالوهاب حکم شد که چندازی کرده می آمده باشند - و بواسطه ضعف بیماری تردد را حسیب زخم

(۲) در [اکثر نسخه] اندازه کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه]

بیگ بابای کولابی *

جیبه را از بالای والای خود فرود آورده بمبدل خان سپردند - او از حاد لوهی جدید خامه را انداخت
روز دیگر بهیاریه از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتصاع یافتند - (روزه شاه بداغ خان و تولک توچین
و مجنون قاتشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بپنداولی و خدیگری کابل رویه فرستادند
بغیر از تولک توچین هیچ یک برنگشت - و او در آن روز بازار امتحان معمول عنایت گشته بمنصب
توربکی مرافراز شد - و جمعی از معبران را طلبداشته گذاشت فرمودند - حاجی محمد خان
(که غزنین جایگزین او بود - و نفاق را بخنده مر از دیگران در کانون دل میداخت) رفتن قندهار صلاح دید
و پایت قبول نیافت - و گرسه از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال
و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام اشکر نموده توجه کابل را مصلحت دانستند - و طایفه
از بهادران جامپار فراخور بردای و موت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادا در آمیز
نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله هست و مدهوش غفلت است - و مساعدت یافتنهای بارگاه جامپاری
و فدائیون عرصه حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آیم - قبیح دولت
آنکه همه بکند و یکجهت شده در زکات نصرت متوجه دارالملک کابل شویم - امید رائق که بی رفتن
بدخشان مهر میرزا کامران ساخته و برداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعی کثیر از تریات یافتگان
درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد برین رای فرموده حزم و احتیاط در بوزش بدخشان
صلاح وقت دانسته از راه بکه اذنگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه محمد برادر خود را
با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدمت مقدس خود منصور
سلامتی خود حضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضع که تواند رساند - و بزبانی
فیز پیغامهای نوح و نصرت و صواعق وصول مویک عالی دادند - و حکم فرمودند که زرد تر خود را
بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودی مبسر خواهد شد) در نگه داشت
غزنین مساعی جدیده نماید - هرچند (مختصان صادق بعرض اندس رسانیدند که اهل نفاق را
از خود در چنین وقت جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدمت این بندگان - پدید است - و صلاح
کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن - و همه بکتابه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش
میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوس درخانه و فریب ده حاد لوهان عقیدت شود
آنحضرت برین مقدمات گوش نهاده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمپرد
مغان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بی حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و جمعی (که
نگاهبان حفره اخلاص و حنظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامی بوده کم خدمت
بهم در دست بر میان وفاداری بستند •

درین راه بعد از سه روز گذران ایماق تولکچی و سانقاجی (که در آنقدر توطن داشتند)
 از اسب و گوسفند و آنچه مقنن بر اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته
 بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی یرت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون هجرت آن بدولت موارشدند
 خبر رسیدن کاروان عظیم بصرکردگی میر سید علی سبزواری رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسب
 و امیاب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمرها تمام بسته بودند - آخرهای روز
 عمدهای کاروان بسعادت تقبیل ركب دولت سرفراز شدند - و در این روز غیبی مقدمه فتوحات
 آسمانی شد - و سوداگران هوشمند عاقبت بین معارفت و اسد این چنین والا حضرت را سرمایه
 سعادت روزگار خود شناخته همه اسبان و امیاب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از نایبانت ازلی
 دانسته بعضی از اسب و امیاب را بقیامت ده چهل ده پنجاه مقرر فرموده گرفتند - و بجمع
 ملازمان ركب دولت و مقربان بها قربت نعمت کردند - و بخش هر کدام از میرزایان بدانشان را
 نیز جدا فرمودند - و نامه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند
 روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - ظاهر محمد پسر میر خرد آنجا بود - قدم گرامی را
 نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - اما از خدمت (که داشت) یا از سامانی (که نداشت)
 در آداب فیدانت عرق شرمندگی را از چهره عبودیت پاک نتوانست کرد - و از آنجا شب در میان
 کنار آب بنگی نزل دولت فرمودند - و در آن منزل از آن طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت
 که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه است - چون این آواز بسمع مقدس رسید فرمودند
 که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسی - و فرستاده کدختی - و در میان شما از پادشاه
 چه خبر است - او جواب داد که من فرستاده نظری سال آنم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه
 فرستاده - و در میان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمده - دیگر کسی
 ایشان را ندید - مردم میرزا کامران جیب خاکی پادشاهی (که در آن روز پوشیده بودند) یافته پیش
 میرزا برده اند - میرزا ازین واقعه خرمیها کرده - و بزبها آراسته - حضرت او را بحضور اشرف طلب داشته
 فرمودند که مرا می شناسی - بعرض رسانید که فرزند می پوشیده نمی ماند - گفتند برو - و بنظری
 خبر خوش برسان - و بگو که مستعد و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده
 خدمت رسانیده بتقدیم رسالت - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع ادبی خنجان فرود آمدند

(۲) نموده [ا ح] تولکچی و سانقاجی (۳) در [بعضی نسخه] ننگی (۴) در [چند نسخه] لری خنجان

در درین منزل میرزا هندیال بدولت ملازمت حربند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرانرا گشت
و از آنجا اندراب محترم مرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بصعدت کورنش مشرف شده
لوازم اخلص و عتیدت بجای آوردند - چون سخن بابنجا رسید پیشتر از آنکه (حضرت جهانپانی
مرانجام لشکر فرموده منوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب
تا برآمدن او از کابل (که مقدمه جزای کار است) نگزیر است - تا تشنه لبان بادیه سخن را
از منهل این تلمه میرایی حاصل شود *

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشدید مبدائی دولت ابد بیوفی پادشاهی و تخریب بنیان
اصحاب نفاق آنچنان فتنه در اباس کسر و آن طور شادین در روش غم از حکم بطون بموقف ظهور
آوردند - و حضرت جهانپانی باهتمام مخلصان جانسپار منوجه ضحاک و با میدان شدند) میرزا کامران
از منوج این امر فریب (که در منجیل او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده
میدیدند - و آن معامله ناپیم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته
دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعنصام بذروه اخلص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان
محل مبارزه بابا سعید قراجه قراخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده
از حقیقت حال و خامت مآل او پرید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رساند
آخر بتفقدات ناپایدار آن سکار بیوفا را تسلی داد - بعد از آن حسین علی سلطان سهرادر را
(که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست باول و جمع گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چندین مخلص
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینه
اخلص در راه دلی نعمت خود جان و فتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین
صعدت مردم بزم آرای مخلصان عتیدت منس گشت - و ناخچی بیگ را (که از امرای معتبر
چندی در گروه اهل حقیقت بودند) آوردند - بے ملاحظه او را ذبزه تیغ گذرانید - بعد از آن
بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تگدلی شکفته شده
یامین دولت و مقدم کوکه و جمع را بتعاقب تعیین کرد - و داسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی
و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامگیر است) پناه
بدانگه کوه برده ایستاد - و از سرمایه مکی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر
و جمع را فرستاده بدلاسا و هواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرد، بچار بکاران فرود آمد

و در اینجا شخص جیبه خامه آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آردن جیبه اندیشه‌های تبار
 سینه را بخاطر راه داده از نرط شوق در جامه نگنجید - و از آنجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود
 قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نمود
 و هرچند میرزا او را بمواعید کذب مدق نما فریب میداد او جهل‌المدین عقیدت و اخلاص
 حضرت جهانبانی را نمی‌گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میدان شهرت داد - و جیبه
 آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازی داده
 قلعه را گرفت - و آن نوباره چمن کاینات و گل‌دسته بهارستان آفاق یعنی حضرت شاهنشاهی را
 (که بروایح اقبال روز افزون مشام آمیز روزگار را عطر می‌بخشید - و افوار خلافت ایزدی از سرآت
 نامیه اقبالش میقتانت) از نانهیدگی و کوتاه بینی مقید ساخت - اما همانیت ایزدی (که مقارن
 احوال دولت اشمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعنی بزرگ را از روی معنی
 در کذب حراست و از روی صورت در پناه عظوفت خود داشته پیوسته نگاهبانی میکرد •

میرزا کمران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر می‌بود
 و میرزا عسکری را جوی شاهی (که اکنون معادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهی
 یافته بجلال آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضوعست دلگشا - و برزخست میان هندوستان
 و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرآ از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بدنام اقدس مانسوب
 ساخته معموره والا گردانید - و غزنین و آنحدرد را بقراچه خان داد - و غوربند و آن نواحی
 به یاسین دولت مقرر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باراندازی دولت
 پادشاهی در مقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان علی دیوان را مقید ساخت - و دعت تطاول گشاده
 بزرر و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توجه
 موکب پادشاهی اندیشه مند بوده روزی بقوار و آرام نگذرانید - و مدار مهمات بر قراچه
 و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدی سامانی (که سر بی سامانیها باشد)
 بهم رسانید - غافل ازینکه •

• درم بزور ستان زر بزیخت ده • بذای عمر کنانند و بام قصر اندازی •

تربیب ده ماه باین حال گذرانید - تا آنکه ططنه نهضت موکب عالی حضرت جهانبانی از بدخشان
 بصوب کابل بلندی گرفت - میرزا از سپاهی و زمیندار از هزاره و غیر آن فراهم آورده باستعداد
 تمام روان شد - بابا جوجک و ملا شفائی را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را (که آثار
 سعادت و اقبال از نامیه دولتش بمنابه هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و درست

و دشمن همه متحد القبول و متفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میهنیت قدم با اجهت مزید احتیاط و صلحیت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جهان بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکت او بدوستان نماید امت نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طغیانی بانجام رحید سلسله مقصود جنبانیدن و بقیده سوانح تدسیه حضرت جهانپانی را برشته اجمال کشیدن ناگزیر امت *

معادرت موکب مقدس حضرت جهانپانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میروزاکامران - و قرین قسم نزول اقبال بکابل

چون (بمعادرت روز افزون و همت جهانکشا عزمه اندراب مغیم سوانحات اقبال حضرت جهانپانی شد - و میروزایان برهمنوی سعادت کونین مقدم واتی آنحضرت را شرف روزگار خود دانستند بهلازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصت سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطری حق شناس و نیکه نظام بخش از راه کابل هندو کوه عزم توجه مسموم فرمودند - چون گروهی از منافقان تیرورای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انضمام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود آمده بر زمین طبعیت روزگار نهسته سوگند می (که در ظاهر پیرماتان سلسله صورت معادبراست) در میدان آرزو در مقام آن شدند که درگیره را بطریقه مخصوص سوگند دهند - که در یکجهتی و یکدای همراهی نمایند - و فرمودند که (آنچه نگارنده صور حنائی اشیا قلم مانع ایست - و پدید آرزو از غایب اهل وفا در استقامت و ثبات بر جاده صدق و مفا توفیقات ازلی - و خاطر منکوت ناظر ما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دایمی اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اینک بحقیقت درآید - و چهره راستی در آئینه احوال ایشان جمال درستی نماید - دین اذنا حاجی محمدخان کوکی (که نه عقرب شناس داشت و نه دل اغلاص گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما در آنخواهیم از عالم خیر اندیشی سلام دولت در کاره به بیفیم - و بعرض رسانیم) گوش توجه داشته بعمل درآورند - میروزا هذال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله نهی صایبه داشت) گفت حاجی سید این چه طرز حایت گفتن - و کدام قسم حرف زدن است - هرگز خاکمان بهخدرمان و بغدادمان بخداوندان امثال این سخنان گفته اند آنحضرت (که معدن است و بحر فتوت بودند) فرمودند که همچنان باشد - هر طور (که خاطر حاجی محمد خواهد - و ز عالم در آنخواهی بعرض رساند) آنچه از کفیم - بعد از تشییع مهابانی عهد و تاکید معانی میثاق از آنجا بدولت و اقبال فهضت فرمودند *

چون موکب عالی نزدیک اشترکرام رسید میرزا کاسران بدعتور معهود از نامعالمه مهمی
آماده پیکار گشت - و جمعیت سرانجام داده روی بموکب عالی آورد - چون مسافت اندک ماند
حضرت جهانبانی عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجلّه
سادات نرمن بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشواره گوش هوش اهل دولت
و اقبال تواند شد) فرمودند - خلاصه اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن
از فرزندی در راست - حریف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود - حقوق قدیمه و جدیده را
رعی داشته طریق مصالحت و سبیل مخالفت پیش گیر - و در تسخیر هندوستان یکدل شده
همراهی گزین - سید آداب رسالت را بواجبی ادا نموده صلح و صلاح را قرار داد - اما بشرط آنکه
(چنانچه قندهار بآنحضرت تعلق دارد) کابل بمن متعلق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده
متوجه تسخیر هندوستان میکردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستاده را
مرتبه دوم باتفاق مولانا عبدالباقی صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستی و راستی را آهنگ
مصمم است - و میخواهی که راه یکجبهتی سهری) سبب رضیه خود را در حباله از دراج گوهر ینکتهای
خلافت (یعنی حضرت شاهنشاهی) درآر - تا کابل را با آنها عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی رفاق
و اتفاق ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محلی شروع و آفات شده)
مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معنی از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست
که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مومض در اوقات فراغی پادشاهی را بگوش جان جای دهد
لیکن قراچه قراحت (که مدار کار و بار میرزا بود) قبول نکرد - و گذشت سر ما و کابل •
القصه درین روز چون شکر بلذز مقابل میرزا بود (که بتجارب دانایان اختر شناس مواجبه
این جنگ کردن خود را بدست خود شکست دادند) میرزا بطائف الحوال جنگ را بروز دیگر
می افداخت - و لشکر فیروزی مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجی محمد خان فسی خواست
حضرت جهانبانی سرعات خاطر او نموده در جنگ توقف داشتند - و در آنخواهان حسابدان همت
در نصرت بسته عرصه آرائین لبره را سعی میدویدند - درین اثنا خواجه عبدالصمد و جمعی دیگر
(که در جنگ قبیح از ملازمت در انداده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت
میسوختند - و تذبذب و بره بخوردگی اشک مخالف را بموقف عرض رسانیدند - لیس از روز گذشته بود
که قدم وثوق در رکاب عزیمت آوردند به سوره صفوف و ترتیب آداب جنگ (از میمنه و میسره

و قلب و مقدمه (توجه نموده سامان شایسته فرمودند - قول معاصر و ال بوجه مقدس پادشاهی
 مسجد و جلال پادشاهی - و برانگار باهتنام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانگار بحکم اتفاق
 میرزا همدان صورت گرفت - و هر اول بشجاعیت در دقوری میرزا ابراهیم منظم شد - و التماس
 بتقدیر حاجی محمد خان و جمع دیگر از بهادران کار آزمای مستحکم گشت - و از آنجانب قلب
 میرزا کامران بود - و میمنه میرزا مسکری - و میمنه آن سلطان - و هر اول قراچه خان - افواج طرفین
 بر مثال دو کوه آهنین در جنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر سبهاکه و جمع از ملازمان
 اخصاص انحصار (که بضرورت بعد از قضیه قبیاق همراهی میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز
 یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موری اول میرزا ابراهیم از فرط دلوری
 پیداستی نمود - بعد از آن سایر افواج ظاهره متعاقب در آمدند - و میاهدیان جان سپار از جانبین
 در آویخته حملهای مرد آزمائی سرگرم کارزار شدند - درین اثنا هر قراچه تراخت بریده پیش رخس
 جهان نوره آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالی شد
 که بر شوریده این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیابینند - که موجب عبرت خود سران
 نفاق بپوشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که حرمانت و کابل) آن قول بعمل در آید
 و از ثقات چنین مسموع شده که مخدول از مخاذیل میرزائی این فتنه اندوز را گرفته میخواست
 (که جهت عنبر تصصیرات پیش حضرت جهاندانی آورد) که قدیر عالی بهاری (که از ملازمان
 میرزا همدان بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میبرد - و طایفه او را برداشته
 شمشیر بر فرق او میزنند - و می شکامد - و سر او را بریده بمجازت می آرد *

درین عرصه داورگیر و مصاف زد و بود (که او ایامی دولت آخرین کار دانسته بجانب
 کمر همت بخته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورد و رو بفرار نهاد - و از کتل بادش
 بجانب افغانستان اداره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اصول و اسباب فراوان بدست آورد
 و امدادی دولت اسیر کند - طوت و قتل تیغ قهرمان گشتند - و جمع (نقاب عرق خجالت
 بر روی فرو رفته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران سلامت در زمره او ایامی دولت
 انصاف یافتند - و میرزا مسکری بدست بهادران محکوم اقبال انداد - و چنین فتوح (که مقدمه
 فتوحات باندازه تواند شد) بنائید کار ساز از هر ده غیب روی نمود - و سرمایه هزار گونه شان مالی شد

(۲) در [بعضی نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] در آمد (۴) در [چند نسخه] بهاری (۵) نسخه
 [ح] بلوچ *

اما خاطر قدسی مناظر از رهگذر آن گوهر تاج شهریار و اکلیل تارک تاجدار یعنی حضرت شاهنشاهی بغایت نگران بود - که بسمع اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کاهران آن والا قدر عالی شکوه را همراه آورده است - و باطن اقدس را از توزع و تفرق به هیچ گونه تعالی نمیشد تا آنکه حسن آخذه آن گلبن گلشن اقبال و سرچشمی سلطنت را بنظر اقدس درآورد - مقدم آن نور دیده را مقدمه سعادت و اقبال دانسته برحالت حال و حصول آمال سجدهات شکر بجای آوردند و از غایت شوق بے اختیار آن نور پرورد الهی را در بر گرفتند - و بعد از ادای آداب شکرگزاری بصدقات و خیرات (که شکر عملی است) اقدام فرمودند - و دلهای غمناک و فقرا و اراذل و اینقام را بغیض احسان و انعام بدست آوردند - و هر یک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذر کامیابی دیدار آن قره العین خلانت - و چه بعنوان جلدوی نیکو خدمتیا) بتفقدات خسروانه پایه امتیاز بلند ساختند - و بزبان مقدس حضرت جهانبانی گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوادار چمن خلافت جدائی نگزینیم - که در قدم سعادت اثر او هزاران دولت و میمنت مطوبی است و درین یورش این فتح ارجمند را از میامین قدیم این گوهر والا میدادیم - و مقارن این حال مسرت طراز در شتر مندوق بار بے ساریان در جنگ گاه بنام آمد - حضرت فرمودند که هر کس الجا میگردد الجای ما همین دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارکشایند - و ببینند - که درین مندوقها چیست - از اتفاقات حسنه آنکه کتب خاصه پادشاهی (که در جنگ قبیح از دست رفته بود) بتمام و کمال درین چند مندوق بود - دیباچه هزاران شادمانی شد - و خواجه قاسم میر بیوتات (که امروزند آتش فتنه بود) در اشغال نایب این قتال باتش اعمال خود سوخته موجب تسکین سورت شور و شر گردید - و دران روز بفتح و فیروزی در باغ چار بکاران مجلس آرای عیش و عشرت بودند •

چون (بمیامین توفیقات ایزدی ابواب نصرت گشوده گشت - و شورانگیزان فتنه اندرز سزا یافتند) بساعت خجسته روز دیگر کابل صراط برکات قدیم گرامی و مورد سعادت جاردانی شد - اول در ارک کابل نزول سعادت اتفاق افتاد - و مخدرات تقوی عصمت سعادت حضور در یافتند شاد کامیها بظهور رسانیدند - و بعد از آن بطریق معتاد آرزو باغ را بقدم میمنت بخش طراوت بخشیده در اینجا بصرا انجام ولایت و رعایت رعیت و مراعات نیکو خدمتگاران بکندل و برانداختن منافقان دوروبه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر دوست و منزل فانی و محبت علی قورچی را (که بکرات

از آنها هرام نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بياضا رسانيدند - و همت والا پداک و دهش گماشته معدلت پيرا گشتند - ميرزا حليمان را مشمول هراتغيب عنايات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و ميرزا ابراهيم را بجهت عنايت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهيد بحاط نشاط بهر افرازي مقدمات مواملت اختصاص بخشيدند بدخشان فرستادند و مقرّر شد که در زمان مسعود بآئين شايسته عفت قباب بخشي بانو بيگم را (که صبيحة قدسيه خانداي خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آيد - و ضمير جهان آزاي بتمهيت النظام مهام حال و مال داشته هر کدام از ملازمان متيقه خلافت را بفقون مهرباني شرف اختصاص بخشيدند •

اختصاص يافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي

و تفاؤل نمودن دوربينان بحاط آگاهي •

درينولا (که بقائيدات الهي دارالملک کليل مقرّ اراک مطظت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنايت فرمودند - کارشنامان آگاه دل ازین عطية غيبي بفرمان برداري چرخ فال زده کوس غادماني بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و رکالت درخانه (که اعظم تربيتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمد خان مقرّر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - اما از انجا (که او از تنگ حوصلگي بدمهت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) انديشهاي نادرست ادرا همواره در زفدان غم ميداشت - و پيلوسته فاسهائي کرده خواهشهاي دور از کار (که کار ممدان است) بظهور مي آورد - و حضرت جهانباني از علو همت و فراخي حوصله (که جهان بيکران بود) ميگذرانيدند - چه نيت خيبر آن فرمانده کامگار آن بود که نهال وجود انجان را (که دست پرورده صبح بزواني و نهال برومند چارچمن تقديراست) بهر لغزش از پاي ندوان افکند - علمي الغصوم کسيکه درميان افران بقرزي عقل يا فراواني شجاعت با اعتباري ديگر از صفات کمال و منافع شريفه استياز داشته باعد - اما آن بدگوهر بيدولت از تيره بخشي و بيخردي اين را زبوني افگشته از اسباب مزيد جنون خون ميساخت - و آنحضرت همواره اغماس نظر فرموده مشمول عنايت و اللغات ميداشتند •

و بالجمله دران ايام معادلت فرجام پيوخته ابواب دان و دهش و احباب لطف و قهر (که هر رشته نظام عالم و عالمان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جھتت بخش پراگندگيهاي زمانه بوده هرير آزاي فرماندهي و فرمانروائي بودند - ميرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترکرام

بیدترین حالت (که از نتایج حق ناشغالی توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتی توان داشت) با همت نگر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا حمید قیچاق و نمرتاش آنکه و تفاق قدم و علی محمد و جوگی خان و ابدال و مقصود قورچی باشند) از جانب ده سبز خود را سرانیده در میان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجی محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی (که بقاعب آنها شناخته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - (افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشه آنکه (صبادا کسه بشناسد) چار ضرب زده بلبلای قلندری خود را بملک محمد مندراوری (که از ارباب معتبر لغمان است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در سرامات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هر یک نزد هوشمند نازیانه ایست قومی از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلاً متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - و طایفه از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیا سرشت - و همیشه کار ایشان نذنه سازی و هیله اندوژی بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و نذنه زبانه آور بود) حاجی محمد خان بر خصمت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانبانی بدقتضای زمانه سازی و کمال قدر دانی اینچنین حرکت شفیع را ناز جنگ انگاشته التفات فرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتیقه علیّه ملل بهادر خان و محمد قلی برلاس و قبدوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانشینان را تعیین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک به میرزا رسید میرزا خود را بصردرهای علیگار و علیشنگ کشید - امرا بدقتب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و سهند پناه آورد - و پریشان روزگار چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غرور شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیلا میرزا حلیمان و ازدیاد عواطف خسروانی نسبت به خاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بی بی فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیحه میرزا ملایمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانبانی قرار یافت خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا حلیمان را اتفاق و التیام بنازگی استحکام یابد - و میرزا عسکری را

(۲) نصیحه [د] توان دانست (۳) نصیحه [زط] مندراوی (۴) در [اکثر نسخه] عدکار (۵) در

✓ بار سپردند که بمیرزا سلیمان رسانند - و بمیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمل صغیر حجاز ببرد - میرزا سلیمان مقدم فرمندانها را گرامی داشته در مراسم تعظیم دقایق فریادگذاشت - و امتثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندانست و خیالت بود این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحنه ناشکیبانی قدم در مرحله این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیمانه عمر او پر شد - و مسافت زندگانی اش آنجا سپری گشت - و میرزا حلیمان این نسبت حضرت جهانبانی را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن از کن دولت و کفالت شدن آن عفت قباب فرار داده با عرضه داشته مشتمل بر مجوز و انکسار آیندها را با احترام باز گردانید .

توجه مویک مقدس حضرت جهانبانی باطفاى نایره

فتنه میرزا کامران بار دیگر

از آنجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته اند) هر که (بعد از بد معنای شدن) مثل کوه در پیش زمین بخواهد آرامت - فکدیف جمع که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت با طبیعت اتفاق نموده باشد - بآن این مقدمه حق امامس میرزا کامران نیز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود با وحیله عزای خودش گردانید - و جمع از امتنان خلیل و مهفند و طایفه از او باش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبانی (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشانند این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر امل و ارادند - خواهی اختیار و میر عبدالحی را (که از مقرران بساط عزت بودند) بغزین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجی محمد را از ظلمت بداندیشی بنور حق شفاسی هدایت بخشند - و نامتوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندی از او باش بی سرو پا قلعه را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجی محمدخان مقید نشده بصحبت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باجماع این خبر از روی سرامیگی فرار نمود - و باز خود را بسره های کوه کشید - و از آنجا براه بنکش و گردیز شدافت - که شاید خود را بحاجی محمد تواند رساند - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکی داشت .

و سرگذشت حاجی محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشه های نامد از باطن خبیثت او بیشتر از بیشتر بظهور آمدند - و فرستاده های پادشاهی را بحرف و حکایت ناز است

و بعد از آمدن یروغ رخصت داد - و قاضی پیش میرزا کامران فرستاد - که تا چند فرکوه
 و دشت سرگردان بایید - زود خود را باین حدود رسانید - تا باتفاق کار ساخته آید - قضا را
 بیرام خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجی محمد (که با خان مذکور
 نوقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهار محبت نمود - که بیهانه ضیافت درون قلعه برده
 قلمه بند نماید - و خان متوجه قلمه بود - میرحاجی (که همراه حاجی محمد خان بود) اشارت
 بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کید او مطلع شده عذری در پیش آورده فسخ عزیمت رفتن
 قلمه نمود - و بیرون شهر بر سر چشمه فرود آمد - و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته
 همراه خود بکابل برد - و مرضه داشت مشعر بر آمدن خود در آردن حاجی محمد ارسال داشت
 و حضرت جهانبانی چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است)
 بسرعت تمام متوجه کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان خانان در آردن
 حاجی محمد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لغمان کشید - روزی حاجی محمد خواست
 که از دروازه آهنگین بکابل در آید - خواهه جمال الدین محمود (که حکومت کابل باو مفوض بود)
 نگذاشت که درون قلعه در آید - و بسختی درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را
 و هم غلبه کرد - و بیهانه شکار قرا باغ روان شد - و از کفل منار گذشته خود را بدابا قچقار رسانید
 و از دامن کوه بهزادی و بلنداری بطریق اینغار بغزنین شدت - مقارن این حال ربابت نصرت اعتمام
 حضرت جهانبانی (که بدفع طفیان میرزا کامران متوجه کابل شده بود) در میان سنگ نزول اجال
 فرمود - و بیرام خان بمز بساط بوس سرانگیزی یافت - حضرت جهانبانی حکم فرمودند که بشهر
 که در نیاید - که تعاقب میرزا می نمایم - تا یکبارگی خنق خدا از تفرقه هرروزه نجات یابند
 لیکن چون خاطر از حاجی محمد جمع نبود اتفاق اولیای دولت برین شد که از حاجی محمد
 خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزانی داشته بیرام خان را
 بحاجی محمد تعیین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود
 پرده از روی کار برنگیرد - و بهر رنگی که بیاید حاجی محمد را بیارند - بیرام خان بندبیر شایسته
 او را بخون رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجی محمد در موضع گلکار آمده خان خانان را دریافت
 و خان خانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استعفا می چرائم او

(۲) نسخه [و] میر حسن - و نسخه [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلمه

(۴) نسخه [ح] لندره و در [چند نسخه] لندره (۵) نسخه [و] کلنگاره

نمود - و بعد ازان بیچار پنج روز بجانب لغنات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد
 با وجود آنکه (بتازگی چندین تفصیلات حاجی محمد بخشیده بودند) آن قبایم خود را ناکرده
 شمرده باز در فکرهای نیهاتر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر
 مقدس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رأیت اقبال
 بجال آباد رسید میرزا به تنگنهای کفور فوراً گریخت - و هر کدام از متمردان فتنه اندوز
 بگوشه خزید - خان خانان را با جمعه کثیر بر میر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کمران بودن در حدود
 کفور نور کل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان خانان مراجعت نموده در دکه
 بزمین بوس کامیاب شد *

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجی محمد و برادرش
 شاه محمد را (که در بد آموزی و بی اندامی احکام حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتند فرمودند
 و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حوص و آز
 طریق نامعاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم داشته کفران نعمت می نمودند)
 گرفتار ادبای خود آمدند - آنحضرت بمقتضای نوط عدالت فرمودند که این خدمت فروران
 بسمت نظرت در مدت ملازمت بطوع یا کره خدمتی (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکی
 از حقیقت شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرند - تا بمیزان عدالت
 حقیقت احوال این دو بد مرشد بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسنه ایشان نانوشتند مانند
 و از حیث آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هر یک ازان باستقلال موجب
 بختن و کشتن و بی ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی است که از نیکو خدمتی مرانگنده
 و نوزان مبداعد - که مبادا در راه خدمت نظرش بر کار افتد - یا ساده لوحه را مظنه خدمت فروری
 یا بد معنی در حق او استوار گردد - و هر چند شایستگی خدمت امزدنفر اندیشه این کار فراوانتر
 و یک آدمی است که ناکرده را بدیهی کرده می فروشد - و بد کرداری را به نیکو کاری آرایش داده
 و از ابله طرازی چشم بر احوال داشته در مقام خود آرائی می درآید *

و چون باین محسوسه حقیقت نفس الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیعدوات مزاور
 بادفراه بدیهی خویش اند - و وقت است که از خبیث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

(۲) نسخه [ز] فیض عمیم (۳) نسخه [ح] کنور بورکل - و در [بعضی نسخه] کنور پورکل - و در

[آئین اکبری] کنور پورکل (۴) در [بعضی نسخه] نامه لوحه را *

بهیمی و سبمی را (که در پنجره هیولانی انسانی ایشان سربان داشت) ببندد کمند از پیکر آدمی صورت اصلاح داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالم را از خبیث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمه جایگیری او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان در آنحدود بهیر و شکار اشتغال فرموده بزم آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوایل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج عذصر بود) افغانان بے اعتدال (که همواره در آنحدود پتسرد سر برداشته غنچه انگیزی و فساد اندوزی میکردند) جمعی با دراک در لیت ملازمت و احراز سعادت آختاندوس سرافراز گشتند - و گروهی بوسیله عرائض و پیشکشهای لایق در زمره اهل اطاعت درآمدند - و گردن فتنه و آشوب میرزا فرودنشست - حضرت جهانبانی از راه بادنج^(۳) بآب باران نزول سعادت فرمودند - و در آن شب (که موکب عالی بنواهی بادنج بود) برت و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیقای حیر و شکار دارالملک کابل محقق دولت شد - بپیرام خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهراهی بپیرام خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و بمیر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر از آنکه (بمیر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بقمون و قمانه گرفته بود - بمیر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پندیدند میرزا را شفیع معامله از ساخته آن محال را بار و گذاشتند - و درین ایام بوسیله خواجه عبدالصمیم شاه ابوالعالی در مجلس معالی پادشاهی راه یافتند بخدمت سرافراز شد پناه ابوالعالی خود را بسادات ترمذ انعام میداد - و حسن صورت از نیکسایرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می الداخت - و بیجاکی از بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عذابت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه محمل از بد مستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین

شورش میرزا کامران باردیکر - و شهادت میرزا هندال

۵- میرزا کامران روزی چند در زاویه خمول و گمنامی بهرمبدر - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

از خیر شورانگیزی او برقم خوردگی پیدا کرد - و از سالار و دارد بمصاحح علیه رحمت که باز از حدود
 نهاب مراجعت نموده باتفاق طایفه از اوباش در حدود جوی شاهی سرنگنه برداشته امده
 آنحضرت میرزا همدان را از زمین طلب فرمودند - و جایگیر داران نزدیک را حکم بپوشی شد
 و در اندک فرمتی میرزا همدان بهر بخلط یوس مرافراز گشت - و فدائیان حق شناس و نعمت شناسان
 شکر بی برای گرد آمدند - و حضرت جهانبانی بهزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند
 از اجتماع توجه موکب عالی میرزا کامران بناگهی خود را بگوشه کشید - و در زمانه (که رایت
 اقبال نزدیک به مرخاب رحید) حیدر محمد آخند بیگی با اکثری از یگهای اخلاص پیشه بمنصب
 هراونی اختصاص یافته بدشتر از اردوی معنی در کنار میاد آبه (که در میان مرخاب و کندسک
 واقع است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که در خود مقاربت جنگ صفت نمی دید) برو شیبگون آورد
 حیدر محمد از روی هزبری خود دان دلوری و مردانگی دانه کارزار مردانه نمود - و زخمهای
 نمایان (که طفرای مرطرونی هوزی و معنوی باشد) بار رحید - و ثبات پائی نموده جای خود را
 گذاشت - اگرچه بهیاری از امباب بتزاج رفت میرزا کاره نساخته سرانجامه باز گشت - و بعد از
 چند روز (که موقع چیربار (که از تومان لیدگ نهارامت) مضرب خیم دولت شد) از آنجا (که حزم
 و احتیاط از لوازم آگاهی است) مورچلهها قسمت شده خندق و دیوار بستند سرانجام یافته بود
 آخرهای روز دو افغان خیر آوردند که امشب میرزا کامران با گروه انبوه افغانان قصد شدت چون دارن
 حضرت جهانبانی آنین آگاهی بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شب بکشیده بیست و یکم
 ذی القعدة (۹۵۸) بهصد و پنجاه و هشت ربع از شب گذشته بود که میرزا کامران با بهیاری
 از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانبانی بر بلندبینه (که عقب در لنگانه بود)
 سرار دولت شده ایستادند - و فرقه جبهه عظمت و دره انسر خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را
 پیش خود طلبیدند - ملازمان متبده ملبه هر کدام در مورچله خود قواعد حرارت و مراسم شجاعت
 بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دسمب اهتمام گشادند - و آتش مبارزه و تبال
 اشتعال داشت - در انقاس این غوغا و آشوب عبدالوهاب محاول (که در مورچلهها گشته اهتمام میکرد)
 تیرسه بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار مبارزه گرم بود - تا آنکه راه منیر (که آئینه دار
 عالم است) از مطلع اقبال سر بر کرده روی زمین را بهرنو ششم جهانذاب روشن ساخت

(۲) نسخه [۵۱] چهار (۳) نسخه [۵] نیک بهار (۴) نسخه [۵۳] پسته (۵) در

[بعضی نسخه [ملهها]]

و نور فتح و نصرت از ناسیه دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگرفتند و کفارے بدررفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیت برانراختند - خواطر همگان باطمینان هملشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرد کردین میرزا هندال خراب آباد جهان را بمصامع عز و جمال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدل گشت - آری رسم این جهان فانی همین است که اگر نفس بشادی برآید زمانے دیگر دور اندوه از سینک سوختگان علم برآرد • شعر •

• فلک چشم از صبح روشن نکرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادی را دران مجال مهلتی - و نه اندوه را دران رخصت اقامتی - میرزا اگرچه ازین جهان بے ثبات گذاشتنی و ازین سرای بے بقای گذشتنی درگذشت - اما سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلند پایه گشت - زه آذک پذیر بسیار بخش که بر فتن جان مستعار چنین در لنگهای پایدار بخشید - آنحضرت (که معدن حق شناسی بودند) از فوت چنین برادرے ارجمند آن مقدار محسوس و متأثر شدند که بعبارت و اغارت در نیاید - و از آنجا (که خرد والا و دیده دور بین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمل گرانیده بزهت سرای رضا و تسلیم چاره گر خود آمدند •

و شرح این سانحه جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مورچلهها کرده هر بر بستر امتراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچله چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت در ننگجد - و چه کثیر از افغانان درون مورچله میرزا در می آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبردار می اسپان خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود رو بروی افغانان شد - نورم کوکه و چندی دیگر شومند نامرد ازگی و خجالت زدگی بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بدکم پندس نفیس آریخت و بزور بازوی همت آن از مادر تندبر را انداخت - برادر آن تیره بخت چرنده نام افغان از قبیلک مهمند ده پیکان زهر آلود میرزا را مصافیر ملک تقدس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شصت آریزے (که شصتهای خاصه میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بددولتی باخته است - و تقریر واقع نمود - میرزا را

(۲) در [بعضی نسخه] از گوشه و کنار بدررفت (۳) نسخه [۱] آن مدبروا - و نسخه [۲] آن ازدها سر

مدبروا (۴) در [بعضی نسخه] خریده •

(که نظر بران شمس آریز افتاد) دانست که قضیه چیست . دستار بر زمین زد که میرزا هندیال بهیادت رسیده است .

القصة روح میرزا در آن تاریکی شب بنادانستی بهم آباد شکیب بلخ کرد . و همان طور تالیث افتاده بود . درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر در آمد . که افتاده فلما سیاه در بردارد . چون شب تاریک بود و شورش بانگی چنانچه باید متوجه نهد . باز بخاطرش رسید که میرزا هندیال جیبه سیاه پوشیده بودند . بر میگردد و ملاحظه میکند . میرزا را می شناسد . از روی مبرر آهستگی (که شعار خرد منشان است) میرزا را برداشته بخراگه ایشان آورد . و در آنرا بدر دنان مهرد . و از حسن تدبیر در اخفای این واقعه جانگاہ کوشید . تا در چندین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند . و اولیای دولت بیدل و خاطر شکنه نگردند . و اظهار کرد که میرزا نردن بسیار کرده اند . و ضعف دارند و بقدر زخم رسیده . که در این نواحی شور و غوغا نکند . و خود بر بلندبند بر آمده از جانب میرزا مبارکبادی فتح می رساند . و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوس ازین معنی تاهت القصة تاهوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند . و در گذرگاه نزدیک بمرد مقدس حضرت ایتنی مدانی فردرس مکانی پایان پای آنحضرت مدنون ساختند و مآ خرد زرگر (که از منتسبان میرزا بود) مرزیه گفته . مطلعش ایست .

• شعر خون جگر بر مردم چشم شبخون زد • سپاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد •
 داین تاریخ نیز ازوست •

• هندیال محمد شه فرخنده لقب • ناکه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شیخون به شهادتش چو گردید مدب • تاریخ شهادتش ز شیخون بطلب •

و میرزای ایتنی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصراع • سورس از بوستان دولت رمت •
 و ولادت میرزا در (۹۲۳) نصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع •
 • گوگب برج شهنشاهی بود تاریخ سال •

و حضرت جهانبانی روز دیگر از آنجا به بهمود نزل اقبال فرمودند - که خاطر جهان پیرای یکبارگی از شورش فتنه ازان باغ ساخته دارالملک کابل را بفر موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

(۲) نسخة [د] سیاه دیده (۳) نسخة [ط] و در تاریخ این مسافر ملک بنا میرامانی قطعه در رشته نظم در آورده بود • قطعه • شاه هندیال سر اسن ناز - چون ازین بوستان بهشت رفعت - عالورا ایاد سرودش - برفلک در آه حسرت رفت گفت تاریخ قهری نالان • سورس از بوستان دولت رفت • و در [چند نسخه] و میرزای ایتنی نسخه بطریق •

اختصاص ولایت فزنین بحضرت شاهنشاهی - و ارتفاع

منزلت بعض مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگی و فرمانروائی از پیشانی نورانی آن نوبار شجر سلطنت و اجلال و گلدسته حدیقه خلافت و اتبال (یعنی حضرت شاهنشاهی) از صغیر سن و ریعان حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمر ابد پیوند آنحضرت مال دهم بود) جمیع ملازمان میرزا هندال را با تمام محال جایگیر میرزا (از عزیزین و غیر آن) نامزد حضرت شاهنشاهی فرمودند - تا ورزش فرمانروائی نموده در ضبط و ربط مردم آثار لطف و قهر ظاهر ساخته در تسبیح و التیام این مشاغل جزوی اسهتاد آرای کل باشند - و از غرائب قضایا آنکه پیش ازین بیچند روز در تنگنای ازدهام (که در ملازمت حضرت جهانمبانی سوار دولت میرفتند) گذار آن نور دیده دولت (که اسیر نازک سعادت کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمال اعزاز تاج بختیاری خود را دران ازدهام عام از سر خود گرفته بر نرقی فرودان های آنحضرت نهاده بود و در بیدگان بارگاه جلالت ازین مانده تغافل جسته ایام تاجداری و فرماندهی شاهنشاهی را نزدیک شمرده معرفت پیرای خاطر بودند - حق جل و علا از یمین این خیمه عمل میروزی فرخنده مال را بدرجه شهادت (که عمر باقی و عیش ابد عبارت از انست) سر بلند گردانید - و حضرت شاهنشاهی (که نور پرورد الهی اند) در گرد آوری دلهای مردم چنان آثار بزرگی و مهربانی و قدر دانی و آدم شناسی بظهور آوردند که آن مردم را غم میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرت جاوید کامیاب شدند •

• شعر •

- الهی تا جهان را آب و رنگ است • فلک را دور و گیتی را درنگ است •
- صمّاع دارش از عمر و جوانی • ز هر چیزش فزون ده زندگانی •

و عمده ملازمان میرزای مغفور (که در ملازمت حضرت شاهنشاهی بوده در سلک پیش قدمان راه اخلاص منظم گشتند) امامی گرامی ایشان بدین تفصیل است - محبت ملی خان - ناصر قلی خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه نقبائی - سامنجی - قرغوجی - جان محمد نقبائی - تاج الدین محمود باربکی - تیمورتاش - و مولانا ثانی که ثانی الحال بخطاب ثانی خانی سرانراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بار توجه تمام داشتند - و مبدع جمال که او نیز

(۲) نسخه [ا ب] ناصر قلی خان (۳) نسخه [ج] فرجی (۴) در [بعض نسخه] خان محمد •

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خاندان در دست سهاری بابا درست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن
 (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از صحبت طینت
 همراه نگاهند - و محمد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بود اما بواسطه آنکه فندوز را
 نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین آموزش سعادت همراهی نیافت
 و (چون درگاه این فردغ بخش کیتی عیار جوهر انسانیست احد) ازین مردم هر که (نیک حیرت
 پاک طینت خیر نیک بود) کارش روز بروز بهتر شد - و بمقاصد عالی خود رسید - و آمدن چنان است
 که دران نگاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هر که بدگوهر بود پره از کفر او
 برداشته شد - و کارش بجای رسید که موجب عبرت جمیع بدمندان غفلت گشت •

و چون موقع بهود مخیم سرانجام اقبال شد قلع مستحکم اساس نهاد اقامت فرمودند
 و حضرت شاهنشاهی را برای استحکام مبانی دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران مشرت سزا
 بود ورزش آداب سلطنت موری و معاوی نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته در اندرون کامیاب
 نصرت ایزدی بوده از احوال میرزا کامران متفحص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن مرزومین
 جلوه گاه مویس عالی بود - میرزا از استقامتی هر روز مهمان قبیله میشد - و هر شب بزمیندار
 پناه میگرفت - و از منقصت نظری (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت
 چنین رأی نعمت محروم بوده) همواره اندیشه های ناسد و خیالات محال بخود راه میداد •
 و درینولا طایفه ظاهر بیخان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهی بودند) از دانش آید
 باطن غافل بود کنگ حضرت شاهنشاهی حضرت جهانبانی نوشتند - و آنحضرت باوجود
 آگاهی و دروافت نور باطن حضرت شاهنشاهی نظر بر نشاء ظاهر انداخته منشور سعادت فرمادند
 و نصاب و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوت باشد - نه بر وجه تنبیه
 و احتیاط) فرمودند کنگ سعادت فرمودند - چه تربیت یافته دبستان ایزدی را بنصیحت جهانیان
 چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامه چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت
 • شعر •
 شرح نظامی مشطور بود •

• غافل منشین نه وقت بازی هست • وقت هنر است و کار بازی هست •
 اول پیش ملا زاده ملا عصام الدین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغول خاطر بود
 ملازمان منبعه علیه حضرت شاهنشاهی ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزید فرمودند - و در باین خدمت اهتمام داشت - ایکن چون ایزد جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمیخواست (که بعد از صوری رسمی آلوده گردد) خاطرِ او را ازین دأیده برداشته منوجه کار نمی ساخت - و ظاهر بیدان تقصیر اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشان نیکذات بودند سخن شکوه بدرجه قبول نمی رسید تا آنکه درینوقت از پرتو اشراقات الهام ربّانی چنان بخاطر رسید که بجهت تعلیم آن ادب آموز مکتب ربّانی قرعه در میان ملا عبدالقادر و ملازاده ملا عصام الدین و مولانا بایزید اندازند تا نقش دولت بنام هر که برآید در آخوندی مفقود بوده بمعادت این خدمت سر بلندی یابد نضارا قرعه - معادت بنام مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مطاع بر عزل مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر برین خدمت شرف ارتقا یافت *

در خردمندان دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیین معلّم در اینجا از باب رسوم و عادات است نه از رسم اختصاص کمال - و گرنه دانش پرورد ایزدی را بتعلّم از مخلوق و توجه به حق چه نیاز و لهذا هرگز خاطر اقدس و باطن مقدّس منوجه تعلّم صوری نبود - و عمده حکم و مصالح بی میلی آنحضرت بحرف آموزی رسمی آنکه در زمان ظهور انوار نبیوت غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافت بلند این خدیو زمان آموختگی و ساختگی نیست - دان الهی است - که تکاپوی بشری را دران مداخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بسخنوری ظاهری و فرارانی دولت صوری اختصاص داشته از اظهار کمال معنوی خود تجاهل عارف نموده اکثر اوقات بجازی می پرداختند و در نقاب خفا کار هوشمندی میکردند - بطوریکه در بیدان روزگار را بران نظر می افتاد - و از آنجا (که همت بلند است) نقاب کمال خود را از امور عظیمه ظاهری می ساختند - و دل در کار می بستند که اگر چه پیش اهل ظاهر حسن آن هویدا نمی بود اما اهل معنی ازان حکمتها می دریافتند از آنجمله پیوسته بر خلقت شتر عجیب نظرت نظر گماشته تفرج گیری عجائب قدرت میکردند و در شکل و شمائل اعجوبه شتر (که بزرگترین جانوران آن سرزمین است) نظارگی و تماشا می بودند و در اطوار سلوک درویش نهادان او (از بار کشتی - و برد بازی - و فرط رضا و تسلیم - و کمال اطاعت و انقیاد اگر چه مهارش بدست کودک باشد - و قناعت بر خار خوردن - و صبر کردن بر بے آبی) اندیشه های معنوی در صورت بازی و پرده مجازی می فرمودند - و همچنین خیل خیال

(۲) در [چند نسخه] مفرد (۳) در [بعضی نسخه] تعلیم صوری - و در [بعضی] بعلم صوری (۴) در [چند نسخه] نمی افتاد *

بر مشرت اسب تاری (که اعظم اسباب ریاست و سرانرازی است) می گماشند - و گوی کمال
 و هنر پردازیهای سرری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تربیت ازلی می زورند - و گاه
 از بال گشاییهای همت در فضای هوای حق شناسی هوس کبوتر بازی بخاطر ملکوت مناظر آورده
 جهت دلباشی دلهای رمیده دانه می انشانند - و از شوق درجه ظاهریتی این مشت بهال و بر بمواجید
 ذوقی شهودی ارباب کمال می برده شوق پرداز عالم معنی می بودند - و از طیران این طایوان ارج عنو
 دل بر بلند پروازیهای تیزپران سما می مقدس داشته در لباس بازی کرم عبادت مامان میفرمودند
 رگه بسک درانی میل فرموده بکار نفس می پرداختند - بصورت گدازی بود - و بمعنی نفس آرائی
 ظاهر دل بسک بسته بودند - و بیاطن در اخلاق ملکی او حاضران بحاط را راهبر میگشتند
 و هرچند (در برد) بیگانگی تکاپوی میفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند (
 اما خوشبختی و روشنائی را نتوان پوشید - بدوسته فرایندی از ناصیه عبادت پیرای آنحضرت
 میفانست - و شمائل پیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگزیده حق هویدا بود *

روز سه بدامن کوه مفید سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هر یکی از خدمتگاران نزدیک
 سنگ شکاری سپرده بودند که تسقارل باشند - و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را
 رانده به بیابان آرند - و چون آهر بقهقاول رسید جمع (که بسک نفس شوم گرفتار بودند)
 از کوهی درانست صغیر صوری را پیش نظر داشته بخوردنی مشغول شدند - و هگان را بوقت
 نگذاشتند - چون بحقیقت معامله آگاهی شد حطنت معلومی در جوش آمد - و حکم فرمودند
 که گردن آنها را چون مگن بظفاب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر معند تهر نشهند
 که کهن حالان کار دیده متذبه شده انگشت هیرت در دهان ماندند - چون این واقعه بسمع اقدس^(۳)
 حضرت جهانبانی رحید خاطر اشرف انبساط عظیم یافت - و فرمودند که عنقریب بمطنت عظمی
 رسیده کسباب دراست جاردانی میشوند - شاهم خان جلابر میگفت که روزه حضرت جهانبانی
 به بنده حکم فرمودند - که روزه خبر بدار - که آن نونهال بهارستان انبال چه میکنند - و در چه کار اند
 چون رزم دیدم که بر بسفر استراحت آمده اند - روی نورانی آنحضرت بغایت شگفته است
 و بظاهر چنان می نماید که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدمان ملأ املی در گفت و شنود اند
 دست مبارک ایشان تاه گاه بجنبش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجید
 بظهور میرسد - و گاه در همان حال از زبان کبوتر نشان بظهور می آمد که انشاء الله سبحانه

(۲) نسخه [ط] خدیبرسنی و حر شناسی (۳) نسخه [ح] مابرن (۴) نسخه [زط] در همان حال که
 اندک از بسیار گفته آمد از زبان *

خداوند همواره عالم را در حیطة تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرد رفته حیرت شدم و هیبت عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشه رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف مرثی فرمودند .

و دران ایام وضع پهندیدگی آنحضرت از کمال دور بینی و بلند فطرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تیره رای (که جز خون و زبان خود نشناسد - بلکه خون خود را در زبان خود داند) اظهار کرد (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش می آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه می نمایند حاشا که از دولتخانه دولتخواهی خبری نداشته باشند - بشفقار شدن حضرت جهانبانی بدین می اندیشند - و خود دنیاری مرا در زبان دین می اندرزنند - بلکه آشوب در ملک عاقبت انداخته سر شور انزائی دارند - چه معادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آمودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنامند خرد والا و طیبیت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معنی را - و با جمله بزرگی و بختیاری از طرز ماندن و نبودن و نشمت و خامت آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسمی فکر و نظر در یابند - و بدست آرد) این پرورش یافته نظر ایزدی را باندنی توجه در بدیهه مبسوط بود - و هر دانش و حکمت (که آموختگان و درزش کنندگان را بدشواری فراهم زعد) این مظهر غرائب قدرت را بے تأمل و تفکر دعت میداد - حکمت بالغه ازین نور باصرا سلطنت و خلافت چشم آید روزگار را روشن میساخت - و بر امتقاصت رای و متانت دانش این نور پرورد الهی شناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متفرقه محتجب و مخفی بود همواره درین حصی معنوی و هرز الهی از دصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند .

عزیمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بهرود بر سر قبائل افغانان

که کمینگاه فتنه میوزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهرود موسم زمستان باخر رسید - و صوات مرما بانها پیوست - و معلوم شد که میوزا کامران با معدود در قبائل افغانان بسر میبرد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میوزا را

توت مقاومت و قدرت مغایرت نمائند - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانحباران کاروان را گذاشته عنان مراجعت بصوبه کابل معطوف سازند - و فرقه از شوریدگان بساط قرب مروض میداشتمند که چون هوا در بافتدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نبضت یابد - و قبائل افغانان بذاخت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایه ننگه و نعل اند) تنبیه بر اصل ندایند بصوبه کابل ترجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بدیخ آشوبی منافقان دیگر بر کشته می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده بیدرنگه فتح و نصرت سوار حنف دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مغارق اعدا انشانند - جمعی از بهادران منهور و تیغ گذاران جرار مدان محمدخان جلابر و سلطان محمد فواقی و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بدشایستی سلطان حسین خان منور فرمودند که پیشتر زودن - و در آن شب هوا بقدر برودتی داشت در راه دور بود - بجهت آمایش خدم و حشم در میان راه فرود آمدند - و محرکات بدولت سوار شده متوجه گشتند .

چون قبائل جا بجا پراکنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اندامی این تردید ماهم علی قلی خان و بابا خزاری (که از جانب میرزا کامران پیش منک محمد مندراوی میفرستند) بدست ادایای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیله (که میرزا در آنجا بود) نشان داد - بابا گفت از نرسیده است - نمیدانند که چه میگویند - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان مؤذنب دولت بنواهی آن قبیله رسیده بذاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرمادند - و زن و فرزندان قوم ننگه نهاد را بند کردند - و در خیمه (که میرزا بخواب رفته بود) چندس از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی است که در آینه آن خیمه می بودم - و در کس در آن خیمه بوده اند - بکی بدست افتاد - و دیگره بصدا اهتمام خود را بیرون انداخت

(۲) در [بعضی نسخه] هوما (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخه [۵] تراز (۵) در [چند نسخه]

بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قلیخان (۷) در [چند نسخه] خرازی (۸) نسخه [۹]

چون پرنو هیچ در پرده دربی در آمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک امت - که میرزا را باز
 رابطه نظری بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندی از افغانان او را (مثل شیخ یوسف کرزانی
 و ملک منگی و چندی دیگر) بچنگ ایستادند - و خاک رسوایی بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند
 و اعیان و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر از آنکه ایات اقبال برسد فتح چندین
 روی داد - و میرزا بخود قرار بود آنقدر نداده متوجه هندوستان شد - و چون خاطر اشرف
 از تادیب اهل تمدن و تذبذب ارباب عساکر فراخ یافت - و بغایت ایزدی فتح غریب (که مقدمه
 فتوحات تواند شد) میسر آمد [ازین سرزمین ظفر آذین در سنگام مراجعت نموده بمنزل بهسود و رو
 اقبال فرمودند - و] چون بدین بهوضت که میرزا بحالیکه (سرور ناسپاسان حق ناشناس تواند بود)
 برآمده متوجه هندوستان شده است [حضرت جهانبانی از آن منزل بمعادت کوچ فرموده بدماغضا
 (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز
 مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایام شگوفه بود - و آغاز کویک بهار و طراوت خیابان و لطافت
 جوینار بره آشای ضمیر) جمعی از مخصوصان را بسرکردگی علی قلی اندرانی بدارالملک کابل
 درمندانند - که آن شگوفه بهارستان اقبال یعنی حضرت شاهنشاهی را بافتاق مختدرات تنق عصمت
 و مطهرات مرادفات عفت بحضور اقدس آورند - تا بوسیله مشاهده بدائع فو بهار و مطالعه
 عنائف گلزار بهر پرده شناخت نقشبند ازای محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتی
 حضرات رفیع الدرجات محفوف حضور و سرور و رو سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب
 نامتناهی (که مستجاب مزید نعم منعم حقیقی است) بجای آوردند - و بعد از بسط
 بمطاب انبساط و انراط شوق کفان توجه مغطف داشته در مسعود ترین ماعت بدارالملک کابل
 نزول اجلال فرمودند •

توجه حضرت شاهنشاهی بغزنین - و آن سرزمین را

بنزول اجلال ارتفاع آسمانی بخشیدن

چون (حضرت جهانبانی روز بروز لایحه رند و کردانی از دامیه اقبال حضرت شاهنشاهی
 در افزونی می یافتند) درینوقت (که زمان آسایش روزگار بود) رامی جهان آرای بموجب الهام ربانی
 این تقاضا فرمود که آن فوداره چمن خلعت را بظاهر روزی چند از خود جدائی بجویز فرمایند

(۲) نسخه [ج] کرانی (۳) نسخه [د] از خود بجویز دوری فرمایند •

تا هم عیار بزرگی این گوهر را گرفته آید - و هم فراخی حوصله سپهر جمعیت معلوم همگان شود
 و هم در آداب فرمان روائی درزش بهم رسد - چه در هنگام مغرب سن در آنگاه در ایام جدایی هر که
 (هوشمندی را پیشرو خود ملاحظه در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را منظور نداشته
 بخردان و مسخیمان طریق نصیحت و معذرت بپذیرد - و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دردی صوری
 ماول خاطر نباشد) هرائنده آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلال
 صفات مذکور از لوجه پیشانی مظنون بل متیقن بود) در اوائل سال (۹۵۹) نصد و پنجاه و نه هلالی
 حضرت شاهنشاهی را بدو است و سعادت بغزین فرستادند - آنکه خان و خواجه جلال الدین محمود
 و تمام ملازمان سیرزا هندان درین یورش مسعود ملتزم رکاب دولت انحصام بودند - حرر شده سرانجام
 جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مقوض بود - مدت عش ماه با کاهی و شادمانی گذرانیدند
 و چون پیشوائی صورت و معنی از نامیه انبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسنده و خصال ستوده
 (که در سن بزرگی از سال خوردن جهان دیده بدید نیاید) از آن جوان بخت فرخنده طالع بظهور می آمد
 و پیوسته بذیت درخت از حق پرستی گرد دلها میگشند - و همواره در گرن آدری پراکنده دلان
 سامانه صورت توجیه می گماشتند - و پیوسته در استرفای طایفه (که در شهرمان تجرد
 تصرف عظیم دانته در تفریب اخلاق و شناخت آید که اجتهاد بر بسته راه فقر و فنا پیش گرفته اند
 و از راحت و اتم و مدح و ذم اهل عالم بکوشیده معامله خون را با یکتای بی همتا درست کرده اند)
 آهنگ میفرمودند - در غزین در آن زمان بابا بلاس از مجذوبان حق نداس مستدق بحر شهود
 و محو درام استغراق بوده در کفج عزت و زوید غمول بسر میبرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند
 و آن راست بین کارخانه تقدیس پیشوائی صورت و معنی از مواهب پیشانی مطالعه نموده
 بیاد شاهی ظاهر و باطن تهذیبها میفرمود - و بشارتهای طول بقا و مردهای علو مراتب میداد - و چون
 خاطر انداس از خیر و شکار غزین نزدیک بود که فرار یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی
 جدت آیدالی بمستقر جاه و جلال بدو است و سعادت مراجعت فرمودند - و حسب طلب آنکه
 حضرت جهانبانی پذیرفته در کابل انتظام بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرموده
 لعمریه از روز و شب بدطالت و تعطیل مصرف نمی ساختند - و با وجود داد بخشی و دلجوئی شکسته دلان
 و سایر بر و بار سنگین بملاحظه مزید شوق و انبساط بصیر و شکار نیز توجه میداشتند - روز سه بعد از ظهر
 (که موضع است از مواضع دلگشای کابل) بر سر شکار حوار شده بودند - بحسب زهد میر از اسب جدا شدند

(۲) نعل [ط] این جوهر فرد یک گرفته آید (۳) نعل [ج] بلاس - و نعل [و] بلاس *

ناصر مقدس آنحضرت آزرده گئی تمام دربانان - از آنجا (که هوشمندی قرین دولت و ارجمندی است) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عزامدار فرمودند و بقدم میمنت آثار آن قدسی نژاد (که جمیع سعادات در تدمش تعبیه نموده اند) ناصر قدسی آنحضرت را کمال صحت و عافیت کرامت شد *

نهیست موب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - ونادیب
گردن کشان - ولوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن

میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر مواضع^(۱)

در زمستان اواخر سال (۹۵۹) نهمصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش بوده مصمم گشت که آنقدر به نصبت کابل تشاق است - و در ضمن این نهیست تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر و بیروزی اثر نیز مطای ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامت ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بیجان گردید و بنگش نهیست فرمودند - و طوائف افغانان مدمرد تنبیه و نادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقدان افتاد - و اول قبیله (که بتاخست رفت) قبیله افغانان عبدالرحمانی و آخر افغانان برمریدی بود - و قتل شاه اندان (که از حمق و ذنابانی گمان دانائی بر خود کرده در اغلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهره پادشاهی فرار نموده با جمعیت خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمع کثیر (که از جلال آباد متوجه موب عالی بودند) بفرستادند - جمیع اموال و اسباب او نصیب این دو تاملدان گشت و خود زخمی گشت - و در اثنای زد و گیر و تاخست و تاراج و کلاهی سلطان آدم گنهر (که سر و سردار گروه گنهران بوده) عرضه داشت او را آورده شرف بار عزت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پویشان و سرگردان بایفخوردن آمده است - و مرا (که هوای درلتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسربرد - اگر ایفخورد مخیم مرادقات اقبال کرده او را بشرف بماطبوس مشرف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملایم مدبه دولت گردانم - و خود نیز لوازم بندگی بجای آم *

پوشیده نماید که گنهران را طوائف بیچاره است - و در مابین آجا بهت و سند توطن دارند در زمان سلطان زین الدین گشمیری ملک کدنام از امرای نزنین (که بحاکم کابل نصبت داشت)

(۱) نسخه [د] و دیگر مواضع که دران ایام روی نموده (۳) نسخه [ج] زین العابدین *

آمده بزرگ این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و بعد از ملک کلان پسر او جانشین پدر شد
 و بعد از پسر او پسر نام کلانی آلوس خود یافت - و بعد از تبار ناظم تبیلک خود شد - و او را
 بشیر خان افغان و ملایم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبانی این دودمان
 میدانست - چه در زمانه (که حضرت گیتی ستایی فردوس مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند)
 در مقاصت حضرت آمده خدمات شایسته بنقدیم رسانیده بود - علی الخصوص در جنگ رانا مانکا
 جانشانی نروده - و او را در پهمربود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی
 آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گهر مناجاتی یافتند
 ✓ **العصه** مقارن ایلین سلطان آدم گهر جوگی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود)
 زمین بوس داده عرض داشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بیهوده گذرانید - **محرر این مجموعه**
 هوشمندی ابرافضل (که مباشر تصویب واقعات این دودمان گراسی است) چون [همت در شرح
 احوال و نشیخ اخبار دولت پدوای حضرت شاهنشاهی] بنده - و از جهت سیرابی تشنه آبایی
 این داستان کسی از آدم تا این دم (که عهد ولی عهد عالم است) از سلسله علیّه این دودمان
 خلافت بطفیل می آورد [ذکر مجمل از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودش
 ناکزیر است - اگرچه این شکرنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد)
 اما برای حراجه سخن در نشیب و فراز آن شدن ناکزیر سخن آرائی است •
 بر مستمع مستمعان این سوانح غیبی (که هر یک ازان واعظ مذکور قدس است) پوشیده نماند
 که چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و بوی
 خود را از دست تبع گذاران صف شان خلاص ساخته بدر رفت [دیگر بخود قرار بودن نداد
 و از تباهی خورد (که نتیجه حق ناشناسی است) یار خود چندین اذبات (که هر یک هادی شاهراه سعادت
 تواند بود) خود را بملازمت اینچنین خدبو مهربان بسیار بخش رسانید - و درین هنگام (که بایست
 کرد ندامت و پشیمانی بر چهره احوال او نشست - و بوسیله عجز و خجالت خود را باحسانبوس
 مشرف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بغت و ازگون متوجه هندوستان شد - که پیش ملایم خان
 پسر بشیر خان (که بکفران نعمت ذاتی از باد غلبت و مرجوش غرور آشفته دماغ بود)
 رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

(۲) نسخه [ج ۵] پیرام - و نسخه [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخه [ط] محرر این
 نسخه داستان ابرافضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (۵) نسخه [ح] از باد غفلت
 سرخوش غرور و آشفته دماغ بود •

که کارچین درصمت بزرگوار تپاه هازد - و خواردها بخود قرار داده پیش از رود - و خواهد که بمعدن کاری او
 با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشه‌های نادرست میرزا را بیرون آورد
 و با معدن‌دسته راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بدافع خان را پیش سلیم خان فرستاد
 و او در حوالی قصبه بن از تصببات پنجاب بود - فرستاده میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود
 سلیم خان انجام سرام میرزا را از حوصله خویش انزوی دانسته مدارای پیش گرفت - و جزوی خرج
 مصحوب از روان ساخت - و قرار داد که در همان حفره بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم
 و خزینه تعیین میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد امیر را نیز پیش سلیم خان
 روانه کرد - بعد از درازی سخن (که کوتاهی از آن لایق تر) چون میرزا بپهار کروهی بن رسید
 سلیم خان بصر خود آراز خان و مولانا عبداللہ سلطان بوری و جمعی از آمران را بامتقبال فرستاد
 و بر روی (که لایق دشمنان و مکان درگاه نباشد) میرزای نائنیت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را
 دریافت - همراهان میرزا بابا جوچک بود - و ماشفائی و بابا معین قبیاق و شاه بدافع و عالم شاه
 و رحمان ولی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد امیر و تمرش و غالب خان
 و ابدال کوک و جمعی دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها نبرده به - و چون کردار
 حق ناشامان و اندیشه کافر نعمتان بر صواب نیست - و عاقبت رخصت دارند (هرچه این گروه را
 پیش آمد نتیجه اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بدانش آزرده بود - و همواره
 در خلوات شاه بدافع را (که تحریض و ترغیب در آمدن کرده بود) سرزنش کرده .

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که چشم
 نگاه میداشت - و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بعث) بمواعید نادرست همراه گرفته
 روان شد - باندیشه آنکه در یکی از قلاع حصینة هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس
 و از رخصت نامید چون دانست که حال چیهست اندیشه گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را
 (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بگوه (که در دوازه کروهی ماچه یواره بود) فرستاده
 در استخلاص و امتعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده پناه به میرزا قرار داد - روزی
 (که سلیم خان از آب ماچه یواره گذشت) میرزا در جامه خواب خود بوحف آفتابچی را گذاشته

(۲) نسخه [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اثر نسخه] کوچک (۴) نسخه [ح] ملا شفیه (۵) نسخه
 [د] آنها - و نسخه [ه] ایشان (۶) نسخه [د] چرمی خان (۷) نسخه [ا] مکور - و در [بعضی نسخه]
 مکور (۸) در [بعضی نسخه] در خانه خواب خود .

ببایا معین قرارداد که تا زمان دراز چیزی میخوانده باشی - تا مردم دانند که میرزا در خواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرف صراپرده بدر رفته بمامن قرارداد شناسمت و راجه او را بآنین لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجه کهلور (که دران لواحی محکمترین مسال بود) فرستاد - او نیز بواسطه هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جموروان ساخت - و راجه جمو از در اندیشههای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او در آید - میرزا سرمایه و سرگردان منوجه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهرامی افغانی (که اسم جلاب بود) بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متفق ساخته کار فاساختنی از پیش برد - و او در لخواهی درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و مرضه داشت بدرگاه سلی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نومیدی از چهره احوال این الوس مشاهده نمود ناگزیر برای گریز شتافته از راه احتیاط مرضه داشت (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هر چند میرزا تدبیرها انگیزت (که شاید گهران را در فقه اندازی یا خود متفق سازد) صورت نداشت - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرر نداشت - و نیز از حرمت این قوم و از ماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همت در همراهی این گروه بسده روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولت را (که تا نید ایزدی ترایش دهد - و حمایت الهی نگاهدانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تباہ (که در حق او نماید) خاسر و خایب گشته در نکال آید فروماند - و هر چه آنرا سود خود اندیهد زبان بزند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه مجمل گذارش یافت *

و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف مرضه رسانید یورش هندوستان تا ولایت گهران مصمم شد - و خواجه جلال الدین ^۱ بخمود را بحرامت و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمشیت مهمات صوری و معنوی و میمنت دینی و دنیوی همراه موکب والا گرفتند و کسر تزیینت بر میان همت بهتند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شری او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بحدید سنک رسید قاضی حامد را (که قاضی از روی ظفر قرین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۲) در [بعضی نسخه] کار (۳) نسخه [د] اندوزی (۴) نسخه [ج] مفره (۵) در [بعضی نسخه] بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته *

که پایه قدر او را بدرآب بهاط بوس سز بلند گردانند - و بمیرزا نیز نصائح و مواظب هوشمندانه (که رنگ خلاف و شقاق را از آئینه دل او بزدايد) خاطر نشان سازد - و بعد از آنکه رابات لقبال از آب هند عبور فرمود اثری از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانگ نامواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش از فرستادن که بسخنان دلاویز دلاسا نموده بیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنی چند (که راهبر معادیت او بود) رساند - و مکفونات ضمایر ایشان را از چهره حال تفرس نموده حقیقت خبیثات سرائر را معروض دارد - منعم خان رفته کارنامه دانش خود بظهور آورد - و بعد از انصون و انساذه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یاست - و آنحضرت شب را زنده داشته انچهون آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هر یک مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسالیدند که اگر چه رامت و عاطفت حضرت جهانبانی و نظرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معالی طیلحان عفو پوشد) اما عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بعضی اعمال رسانند تاگرد شرارت او از چهره سلامت عالمیان رفع شود - شایسته دور اندیشی و در بینی آنست که آمایش ظاهری یک را (که بدخواه باشد) بر آسایش چندین خلایق (که بشرف دولخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان نقش فامد ظالم از نگارخانه عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح هزاران کار مندرج باشد - هرانیذد محو ساختن این صورت بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بتأمید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلایق آنست که او را مسافری ماک عدم سازند - تا خلق خدا از هزار گونه بلا نجات یابند - و نامه اعمال او سیاه تر نگردد - چه مدتی مدید میگردد که از آشوب این شویر نفس فتنه مرشدت اموال خلایق در معرض تهیب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان بیاد فتنه رفته - و جان چندین مردم خاکها گشته - و جوهر اخلاص (که زبور اذاتی زمره خواص امت) در غبار آشوب نابود شد - اکنون صلاح رمت امت که این چندین کس را

از چنگل و لال این عقوبات خلاصی بخشیده خلائق را در ظل مصلحت آمایش بخشند.
 حضرت جهانبانی نظر بر حکمت و مصلحت موجب الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند
 که آن مبدع جهان آرای با وجود قدرت کلامه چنین بشره را ایفا نماید - البته معنی بر غرض
 و مصلحت است - و با این همه باریک بینی فصاحت حضرت گیتی ستانی فروردیس مکانی منظور
 نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معنی نمیدادند - آری باز از آنجا (که انواع خونریزی
 و نژاد انگیزی از آن متفکک بیباک دیده بودند) مکرر در مانع خود اهتمام و اجتهاد نمودند
 و درین باب استغنا کرده بحجرات مقتدیان محجول و محضرها بخط اکابر دین و دولت و اعظم ملک
 و ملت مرتب ساخته بنظر اقدس در آوردند - حضرت جهانبانی آنرا پیش میرزا کامران فرستادند
 میرزا چون نامه اعمال و محضر مکانات اعمال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم
 (که امروز بر قتل من مهر کرده اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده اند - حضرت را عرق مهربانی
 بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین براعت و دروایی حکم بر خونریزی او فرمایند
 مدتی مدید سر بگریبان قائل و تفکر داشتند - عاقبت الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حق او
 حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت این کار عالی درصحت باردیگی و سید محمد یکنه
 و غلام علی شش انگشت مامور شدند - اینها بخیمه میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که
 بقصد کشتن می آیند - در ساعت مشیت کشیده دود - علی درصحت گفت میرزا آهسته باشید
 حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضای عدالت (که شما پیش ازین
 سید علی و جمع دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودند) بچشم خود مکانات آنرا به بینید - میرزا
 (که این سخن شنید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند
 و هر در چشم میرزا را (که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان
 فرمان بر جهت احتیاط بیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانگ جان بخشی دم نزن - و آنحضرت
 از عطوفت ذاتی رفته فرموده بیشتر روان شدند - و بسا سخنان بلند مهر انزای بر زبان
 صفت ترجمان گذراندند - و این قضیه در اواخر (۱۹۰) نصد رحمت بوقوع آمد - و خواجه
 محمد مومن فرخودی تاریخ این قضیه را بیشتر یافته بود - و میرزا همان روز کس پیش مذمخان
 فرستاد که میخواهم که بهر زبانی (که دانی) و بهر روشی (که توانی) بیگ ملوک را
 برای خدمت من از حضرت انداس کنی - آنحضرت همان لحظه ملتحم میرزا را مبدول داشته

روایت خدمتکس مانعند - و میرزا کمال توجه (که بار داشت) دستهای او را گرفته
بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند :

• هر چند که چشم برخت هر دو کشید است • بیخاست ایچمه که بعه روی تو دیده است •
و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجه اقدس را به تندیه زمردی بیراهه جانومه (که سنگ راه
بودند) مصروف داشتند - و آن بدهمادان گودنکش (گرویی ارادت از قلاده اطاعت عاطل داشته
و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده) پورانه عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم جهندی
و چندے دیگر بیایه شهادت سر بلندی یافتند •

و چون خاطر ازین حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق تنویر بود)
مصمم گشت - و آمرای مصلحت وقت نمیدیدند - و بجایه زندان تشبیه داده در مذمت کشمیر
سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از اجتماع
طغنه نهضت عساکر اقبال برهم خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باحتضاد
فرادان متوجه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده
اگر پیشتر روم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر در آمدن چه مناسب باشد
که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره را می بردهها استحکام نمایند کار بجای
می انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشه این یورش بگذرند - و چون اهل نفاق از میان ما
فور شده اند) متوجه دارالملک کابل شده و بر اصل تهیه جنگ نموده قدم همت برکاب نصرت
در آورند - و بگذری اقبال روز افزون باستانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت بر آورند
آنحضرت بعد از اجتماع این سخنان املا گوش برنگاش و مصلحت بینی گذارند گوی سخن نداشتند
حضرت شاهنشاهی را بجهت حرمت دارالملک کابل با جمع از اعیان دولت وداع فرمودند
و خون عثمان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که لهضت فرمایند - بعد آسوزی
آمرای سوداگر مزاج (که جز بر منفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و پاهیان آمرای صاحبان
خود را گذاشته متوجه کابل شدند - و در ملازمت حضرت فیر از اشخاص آمرای دیگر کسی نماند
ازین حرکت عنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بص در بود) جمعیت آباد خاطر اشرف
مشوش گشت - و جمعی از معتقدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند
و اگر بکشدن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - نصه

(۲) نسخه [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] سنکر کرده بودند •

یوسف متعلق برآمد - و از رخصت پانتهای سخن (که در ملازمت بودند) هر کدام در تعبیر آن سخن میگرداند - و نامه داشتند - خواجه حسین مروری بعرض رسانید که آنچه در باب کلمه میگذرد (که حکم چاه و زندان دارد) راحت بوده است - چه قصه یوسف ازین هر دو معنی مطهره است روشن *

چون بآفتابی همراهان بفرود ایستادند بآفتاب نصح میزدند بصدور کابل توجه مبذول داشتند - و چون گذار دریای هند مخیم اقبال شد میرزا کمران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خاندان خاطر میرزا مطلوب قلمبر جهان آرای بود) مرخص ساختند شیخ که رخصت میفرمودند از آنجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خودنماست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا شریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اول این بیت خواند *

• کلاه کوه در پیش بر فلک ماید • که سایه همپو تو شاه نماند بر سراد *

و بعد از آن این بیت بر زبان میرزا رفت *

• بر جانم از تو هر چه رعد جای منت است • گر ناوک جفاست و گر خنجر منم *

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن هناس در بابت که از شکایت ابریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رفته فرمودند - در بزبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار و الحقیقات آگاه است - که ازین کار (که نه با اختیار من رافع شده) بغایت شرمزده ام کافکی این حالت از شما نسبت بمن بیشتر ازین شده - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازا گناه خود و مقدار مرام خسروانی دریانت - در مقام نیازمندی و شرمندگی در آمده از حاجی یوسف پرسید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که ترمی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروری و میر عبدالحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بنگاه خود دانستم در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحال کردم اما باین منت که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشی کرد رخصت مفرح حال می نمایند بر فضل و منت آنحضرت هزار شکر بجای می آورم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکانات فرموده اند - و بعد از آن بحفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده رونی و خوشخونی

قبول نمودند - و میرزا را مشمول غنای پادشاهانه ساختند و باغ فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه دولتیخانه شدند) میرزا بهای های بگریخت - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهایی همراهی نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لقب درمندی میزدند ترک آشنائی کردند - جمله کوه (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهی خطاب خان عالم یافته رخت هستی را صرف کار دلی نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جلی خود گفته آید) ایستاده بود - و درانوار سفرچی حضرت و منظور عواطف خسروانی بود - حضرت جهانبانی فرمودند که جمله کوه همراه میرزا میروی یا پیش ما میباشی - او با وجود سبق خدمت درگاه و فرط غنایت پادشاه طریق وفاداری بر لذات صوری مقدم شناخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان می بینم که درین تاریخ روزهای بیفروانی و تیره شبهای تنهایی در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محکم آدم شناسی و میزان حقیقت منجی بودند) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات حق میرزا قرار یافته بود) حواله او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیک ملوک بآن نعمت که داشت از چنگ منزل برگشته بمقامت رسید - و هر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای هند به تله رفت - و از آنجا بمقصد شتافت - و مدتی در ریانت - در یازدهم ماه ذی الحجه در سال (۹۹۳) نصد و شصت و چهار لیک گوین اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست *

چون سلسله سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بمر مقصود شتافته تحریر میروم که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) مورخ خبام نصرت شد] قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتمخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمه فتح هندوستان است - و امرا (که مهتلق کابل بودند) نمی خواستند که بهیچ وجه درینجا توقف واقع شود - حضرت جهانبانی توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصت آن قلعه معادت اساس را تعمیر فرمودند بهلوان دوست مور بر بحکم عالی مورچلها را بجمع امرا قسمت نمود - و بزودی صورت اتمام پذیرفت

(۲) در [بعضی نسخه] جمله کوه (۳) نسخه [ح] پسندیده بودند (۴) نسخه [ز] یازدهم *

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازل
 اندازان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد سردارگی و قلعه داری داد - و انگاران
 سه‌هزار پیریشان گشتند - و (چون اراذل مال (۹۶۱) نصد و هشت و یک کابل بفرمود پادشاهی
 رونق تازه یافت - و مہذرات تنق عصمت بشری ملازمت استیاز یافته مبارکبادیها فرمودند)
 آنحضرت بر زبان اقدس رانندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود امت - اما تضرع
 میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و بارلیدی دولت مفاشیپر
 عظمت شرف صدر یافت - و بعد الرشید خان حاتم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قرابت بود)
 در مراسم یکجہتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کارندان روان ساختند - و در همین
 ایام (که آنحضرت بمہمات مالی و ملکی اشتغال فرموده و بلطف و تہریر مظلوم و ظالم ساخته
 در گردآوری رضای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال
 بعد از گذشتن در دنگ بطالع قوس از متر معالی ماه جوچک بیگم فرزند گرامی متولد شد
 آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمقاسر
 و بعضی ابوالفضایل یافته بودند) هر دو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادمانی و مسرت گشاده
 مراسم شکر ایزدی بجای آوردند - و در همان نزدیکی از مقدسہ دردمانی عصمت خانم بیگم
 عبیدہ جوچوق میرزای خوارزمی فرزند بوجود آمد - نام او سلطان ابراہیم نهادند - او بزودی
 آہنگ عالم قدس نمود •

• شعر •

• بود برق ز آمان کرم • زان و مردنش بہم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی

بقندھار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عاقبت زمستان این سال بجهت آنکہ (جمعہ از نقتہ اندرزان از جانب پیرام خان سخنان
 غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانبانی رسانیده بودند) رفتن قندھار را بر رفتن ہندوستان
 تقدیم فرمودہ متوجہ قندھار شدند - و حکومت کابل را بعلی قلی خان اندرابی تفویض فرمودند

(۲) نسخہ [۵] و پیریشان (۳) در نسخہ [ط] صورت مکتوبی (کہ بہید الرشید خان تہریر یافته بود) بچند
 آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اقلات نسخہ مذکورہ) بقیاع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد
 (۳) نسخہ [ط] تخمیناً دو دنگ از شب گذشتہ بود کہ بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخہ] خانم عبیدہ
 (۶) در [بعضی نسخہ] تقدس •

و نور پروان ایزدی قره‌المدین خاتون قوه‌الظهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا فرزین بمشایعت
 شریف معادت ارزانی داشتند - و رگمای آنحضرت (که منتظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداری
 سرگرم خدمت شدند - و چون ریاست جلال از غزنین پیشتر به خدمت فرمود آن تازه نهال حدیقه اقبال
 مراجعت فرموده کابل را بقدم میطمت بخش عشرت آباد دولت ماختند - بیرام خان (که خانه
 ساداتش طراز ارادت داشت) موبک گرامی پادشاهی را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر
 بجای آورد - و با دل مملو از اخلاص با از سر ساخته بدو فرستید قندهار بموضع شوراندام بشفرب
 زمین بوس مر باندی یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوسه
 نداشته - و در صاحب محمود قندهار از فرمود موبک عالی رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزهای
 دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رگاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
 و محبت علی خان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند
 و از اهل معادت خواجه حسین مریدی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر معادت حضور داشتند
 بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیاز پاشی دقت فر نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار
 بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصه پادشاهی درکار بود همه را
 بیرام خان سرانجام نموده همت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل فوکران
 خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفروض ساخته بود - همیشه حضرت جهانپانی
 دران چندگاه در تفویض همتی و عقلی و ترقیات موزی و معنوی بوده القذاذ میگردانند - و همواره
 بزم آزایی خاطر بینش و عشرت بیمنای مواضع دلکش بوده زاریهای درویشان و کلبهای مفاکیشان را
 باقدام عقیدت می‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات انعامات و احتیاضات رو میداد - از آنجمله
 مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود کمانگر (که از مبارزان مرشکن نفس اماره بود) میر میبندند
 و کلمات قدسیه از طریقین مذکور میشد - و اشارات و بشارات بر حصول مهمات و مرادات عاجله
 و آجله فرا میگردانند - و خواجه غازی (که برهالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدم موبک عالی
 با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سر بلند گشت - و از نیکو خدمتی بمنصب
 اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین دار آمده بخدایت عالی

(۲) نسخه [ز] بصرف فرستی قندهار (۳) نسخه [ز] ملا زین الدین - و نسخه [ط] شیخ زین الدین
 (۴) نسخه [دو] و اشارات بشارات (۵) نسخه [ح] مهمات مرادات (۶) نسخه [ج] قدم
 مبارک موبک عالی .

مشرف شد. و سید قرظا (که از مستندان محمد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی
 از جانب ملازمینش نمود. و عریضه مقدمات بنظر اتمس در آورده مشمول جلال التفات شد. و از برای
 معاضدت ملکی و نقاط خاطر در نواحی شوراندام طرح شکار قمره (کنندند) و آن شکار دلخواه
 اولیای دولت آمد. و تفرؤل بصید مرادات گرفتند.

و از قضایای نامایم (که در قندهار سالم شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست
 شاه ابوالمعالی. و محمله ازین مانجه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرظا بیگ میرشکار
 بیرخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود. و شاه ابوالمعالی (بدست باد
 تقرب و مدحوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایره اعتدال بیرون نهاده) بدستبها
 کرده. و از انجا (که تعصب خنگ اهل خروج دماغ عقیدت ادرا پریشان ساخته بود) مکرراً در مجلس
 حضرت جهانبانی بر علانیه میگفت که من این رانضیک را خواهم کشت. و آنحضرت از توجه که
 داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفردوند. تا آنکه شیر آن بدست باد تعصب قصد
 آن بیگناه کرد. و خون آن نامراد بخاک ریخت. آنحضرت را بسیار ناخوش آمد. بطیکن علاوه خاص
 مجازی (که مایه عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار منقاعد ساخت.

و چون حصن اخلص بگرام خان بوضوح بیومت و بر جهانیان روشن شد (که برباد اطاعت
 و نیکوخدمتی ثابت قدم است) قندهار را (که مکون ضمیر انتظام بخش آن بود که بمنعم خان
 مرحمت شود) ازان اندیشه بدان گردانیده به بگرام خان مستقیم داشتند. و زمین داور را از خواجه معظم
 تغییر فرموده به بادر خان برادر عالی قلی خان عنایت فرمودند. و چون خاطر جهانگشا از انتظام
 مهمات ملکی فراغ یافت به نیت تحسین هندوستان بدارالملک کابل نهضت عالی فرمودند
 و بگرام خان رخصت یافت که سرانجام این بورش نموده بزرگترین وقت خود را بموکب والا رساند
 در ای بیگ و حاجی محمد سینسانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش
 فراهم می آوردند) قریب رکن دولت ساختند. و نزدیکاً بعرضه غزنین حضرت شاهنشاهی
 نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند. و نمودار قران السعدین انتظام یافت
 و محمد قلی خان برلاس و آنکه خان و جمعه دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند. و در اواخر
 سال (۹۶۱) لهصد رخصت و یک نضای دولت فزای کابل بقدرم والی آن فرمانروای زمان

(۲) نسخه [۱] واقع شد (۳) نسخه [ج] بقره بیگ. و در [بکفر نسخه] بقره بیگ. و در

[بعض نسخه] بقره بیگ.

و معادیه پیش ازین فرآستانی گرفت - سران ایام منعم خان را با تالیفی حضرت شاهنشاهی پایه امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برعم و عادت این نام بران پدید نهادند اما در صحنی آن پیر را طفل وار بدانش آموزشی دولت پیش آن مظہر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیہ معظمی بجای آورده جشن دلکش آراسته کرد و پیشکشهای لایق بنظر در آورده اجاب تغاضرو اعتبار خود را سرانجام داد - و درین سال الخ بیگ پسر هتھل سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اعترف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیروخته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام پورش هندوستان بودند - در آننای ابن الدیشہ جهانکشا یکی از درویشان (که ولایت اشہار داشت) جفت سوزہ بطریق تحفہ فرستاده بود - حضرت جهانبانی فرمودند کہ ما ازین سوزہ بفتح هندوستان تفرؤل گرفتیم - چه زبان زد عوام شده کہ ترکستان سر و خراسان سینہ و ہندوستان پای است - و فرمودند کہ این تفرؤل مثل آن تفرؤلست کہ حضرت صاحبقرانی فرمودہ بودند - و آن چنین است کہ دران حال (کہ از سارزاد الفہر بفتح خراسان متوجہ شدہ بودند) چون موکب منصور باند خود رحید سنگی اتا نام درویش دران تصبہ بصغای فحیر و خرق عادت اشہار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن از توجہ فرمودہ اند درویش سینہ گوسفند را برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته امت - آنحضرت بہقریان بساط عزت فرمودہ اند کہ ما ازین سینہ بفتح خراسان تفرؤل گرفتیم - چه خراسان را سینہ روی زمین گفته اند - و دروم عید رمضان بود کہ پیرام خان بشفیق ملازمت استعفاء یافت - و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی کہ باز داشتند مراسم عید را اعادہ فرمودہ جشن دلکش تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روز بہجت امروز (کہ عید چابک سواران بادبہما و تیراندازان موہگاف میگرفتند) آن شہسوار میدان اقبال نونہال بہارستان جاہ و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد کہ زمانے از نشاط آباد خود را بفقہ انداختن مشغول دارند - و تیز دمٹی و تیراندازی خود را بر ظاهر بدنان ہویدا ساختہ صورت پرستان عالم جسمانی را بشاہراہ عقیدت خوانند دفعہ اول تبق را (کہ کاروانی تجربہ کار در زدن آن عاجز بودند) نشانہ تبر توجہ ساختہ عقہ گوی زرین را بخدنگ موہگاف دوختند - از وقوع این امر فریو از حاضران بازگاہ عزت برآمد - امثال این امور در دیدہ ظاہر بین بدیع نماید اما آنان را (کہ با بعضی بیدار بدیدہ معنی تماشاچی اسرار

... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...
 ... از جهت جنگ ...

مجموعه از مواعظ و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرج روی نمود

چون رفته کلام بدینجا کشید ناگهبر همبست و آمده نوحس آنست که بوسه اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا شهر رسانی انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجموعه از احوال هندوستان آنکه (چون بنارینم یازدهم ربیع الاول (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شهرخان پنج سال و دو ماه و عیزده روز بتغیب و تخطا حکومت با منتقل کرده بعدم خانه شناسند) بهمر خورد او سلیم خان بعد از هشت روز بتفاتی آسرا اجای پدر نهصدت - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکبری و باقیمت می نمود - لکن اوقات در جنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان پرداخته - از آن غلامان شهرخان بود - و پادشاه طرزای و کوریت و تصرف کرده امور مردم را اندر خندهای عالم را پادشاهی و امثال دانسی در خواهر کرده عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] ارباب خائف را کار اجانه نرسید - و زمانی با طبقه نوابان (که ابالت پنجاب داشته - و هرگز آن مردم همتا خان بود) زد و گیر داشتند و این مردم مغلوب شده در شعبات جهال کشمیر در گوشه ها فرو رفتند - و عطره از اوقات بنزاع طبقه کشوری مشغول بود - و [چون این طایفه از ملازمان این طبقه متعلقه نبودند - و نیزدم از در تخرابی این دردمان مقدس میزدند] کاره نامحبت - و دست بر ایشان نیانست - هر بنای قلعه رهناس (که اماس آن شهرخان نهاده بود) با تمام رسانند - و در میان جهال سوالی قالند از خود وده مامور و پادشاه خود بناگفته قلعه ساختند و میدان نهان - و زمانی فراز از لایه ای ساخته و بدستای خود مشغول شده در قلعه گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیت سرتک استوار میبرد

اما ماهی را بغایت آزرده میباشند - و بقاریخ بیست و دوم ذی القعدة (۹۹۰) نهد و شخصی
 بسبب سستی ترکه (که در یکی از اعضای سفلی از انصباب ماده حاده رفته بود) رغبت همی
 بر بست - برصیت او فیروز خان نامی پسر او (که خرد سال بود) جان نهدن شد - و بعد از
 چند روز مبارز خان (که خالوی این فیروز خان بود) این بیگناه را بزایفه عدم فرستاده خود دم
 حکومت زد - و نام خود محمد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شیر خان مذکور است)
 بود - از غرائب آنکه این نظام را یک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسید - و شوهر
 آن سه دختر بیایه ابلت رسیدند املا یافتند - یکی سلیم خان مذکور بود - و دیگری سکندر امیر
 و دیگری ابراهیم مور که احوال این دو برحم اجمال مذکور خواهد شد - و هیمو (که از بدگویی
 و بداندیشی و سعایت [که در مزاج رؤسای جهان (که متفحص احوال جهانیان میباشند)
 خوش می آید - بمرتبه که آن خوش آمدن عبوب بدنهایی و شرارت ذاتی را از نظری دور بین شان
 میپوشد] از پایه ادنی بمدارج علیا رسیده بود) وکالت این ستم پیشه را (که پیوسته باهو و لعاب
 و تمتعات نفسانی پرداخته از احوال عالمیان غافل بود) پیش گرفت - و شورش در جهان
 پدید آمد - سخن باینجا گذاشته بمجمله از احوال هیمو مذکور بیان را شاداب کردن
 مناسب می نماید *

احوال هیمو - ای جویای بدائع قدرت الهی نظری دور انداز - و عبرتی از احوال هیمو بگیر
 از بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهره - و نه از میرت نصیبه - همانا که ایند بیچون
 او را بجهت کمال معنوی (که از دیده روی بالغ نظران روزگار پوشیده بود) بیایه بلند رسانید
 یا بواسطه مزا دادن بدکاران روزگار بدکارتره را گماشت - بارسه آن بد قیانه کوناه قد دراز اندیشه
 در ریواری (که از قصبات میوات است) در زمره بقالیان فرومایه منسلک بود - و از روی نسب در جماعت
 قهوسر (که فروترین طایفه بقالیان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس کوچها بهزاران بی نمکی
 نمک شور فروخته - تا آنکه باطائف اخیل خود را در سلک بقالیان مرکب سلیم خان (که اندک از احوال او
 گذارش یافت) در آورد - و بکارنامه های گریزت زنده رفته بسلیم خان خود را بدگویی و کاردانی
 روشناس گردانیده داخل ملازمان گشت - پیوسته مردم را در بلا انداخته - بظاهر را نمودست
 که برای صاحب خرد در تقضواهی میکنم - و بباطن برای خود بازار اخذ و جرگرم میباشند - و خانه

(۲) نسخه [ح ۵] حکومت (۳) نسخه [ا ح] سکندر خان مور (۴) نسخه [ح] می آمد (۵) نسخه

[ح] می پوشید (۶) نسخه [ج] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] زلفه سلیم خان *

خود را از مالِ مظلوم بصورت بی آرامی - حاکما حاشا برای آتای خود اسباب وبال - مرالجام میداد و بدست خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگان دینی را بسیار خطا می افتد - چه این گروه فراران مشفق (چون جوینی احوال مردم اند) بد ذاتی سخن چین را (چه برای دانستن احوال مغنیه مردم - و چه برای سزای بدکاران دیگر) در پیش خود جای میدهند - اگرچه عهدی در باطن خود می کنند (که بومیان سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم نیک اندیش دولتخواه نشود) اما این طایفه ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایده خود بچرب زبانی قصد دولتخواهان می نمایند - و این طایفه علیه احیاناً بواسطه افزونی مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بد دولتخواهان بد گمان شده در نهاد اساس دولت خود میگرشند *

و بالجمله این بد نهاد بانگ فرمانی از کمال غلط نمائی در خاطر سلیم خان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مالی دخل پیدا کرد - و [چون پیمانۀ عمر سلیم خان پُرشد - و نوبت ریاست تبه کاران هندوستان بمبارز خان مذکور (که پسر عم سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بخود از کار جهان یانته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته بامارت عظمی رسید - و از مبارز خان (که در انواه و الهه بعدی اندهار دارد) جز نامی نماند - نصب و عزل و داد و مده از پیش خود گرفت - و از دوربیدیا که داشت خزائن شیر خان و ملایم خان و فیلیخانه آنها را بدست آورد و در پرگنده ساختن اندوختههای آنها بی محابا دست دراز کرد - زربندهای پست نظرت معامله ناهم ادرا پرمیش نمودند در رواج کار او سعی میگردانند - روزی چند بخطاب نسبت رانی سر نظوت برافراخت - و لخته اسم راجگی بر خود بسته بهمنامی (چه بکرماجیت کلاه کج نهاد و از تپی مغزی و کوزه حوصلگی نام بزرگان بر خود بست - و از دراندیشی نام سلطنت بر عدلی ایقا نموده با مخالفان او مداربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتی که داشت فیروز جنگ آمد و کارنامههای شگوف در مراسم پیکار از بظهور پیوست - و بشجاعت و کار هر کردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او بجائز کشید که روی جرأت و جلالت بجانب مویک عالی حضرت شاهنشاهی آورد - و چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و بد نهادان امت) عیار این قلب گرنده آمد و بانوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد بانست و (چون از هزار یکی از احوال خسران مآل میمو گفته آمد) اکنون بشرح تنگ احوال هندوستان می پردازد که چون مهمات خلق بمبارز خان مذکور قرار بانست کار هندوستان از آنچه بود بیشتر

مختل شد - الحقیق این پدر و پسر در این نظام اسباب روزگار سابقه موافق داشته - حیث که در حرام نمکی و کفر نعمتی زندگانی خود را پشور کردند - اگر این دو کس از ملازمان عده علیّه انبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معنی به پدر مفروض میشد - و اهتمام مردها به پسر او نامزد می بود (هر آینه مشمول مراسم خسروانی گشته بوسیله خدمات شایسته زندگانیتم (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یا منفذ - آنچه کار گران را اینچنین کار فرما با بسته و ریاست عامه (که بچنین حرام نمکی بدست آید) دانایان کارشناس زیستن چنان را براتجا کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می نمایند •

و بالجمله چون سلیم خان بدم خانه شناسمت مبارز خان آنچه ظهور کرد که کس ننگاه و احمد خان مور یزنگ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدعی فرمانروایی شد و خودبشتن را سقندر نام نهاد - و محمد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) عرب ریاست عامه برافروخت - و ابراهیم خان سور او هم بخدمت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول خان در الهند عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و ارباش افانله باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سقندر بالشکر پنجاب و سایر ارباشان فراهم آورده قصد دارالخلافه آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهین اراده برآمدند - آخر بروباه بازی هیمو مبارزخان شرق رویه شناسمت - و نزدیکی آگره میان سقندر و ابراهیم جنگ در بیومست - ابراهیم شکست یافته بگوشه پدر رفت - و پدر او غازی خان مور (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصن شد - و کار سقندر بصورت بلند شد - و از بند تا دریای گنگ بتصرف او درآمد - و لشکر قراوان فراهم آورده بدخواست که شرق رویه رفته و مدعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنه توجه ریاست جهانگشای حضرت جهانپانی جنت آشیانی بنسخیر هندوستان بلند آوازه شد - و تارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چیرگنه بعد از چندین سرگذشت مبارزه عظیم روی داد و قضا را محمد خان درگذشت - و خزائن شیرخان و سلیم خان بدست هیمو افتاد - او در متمدنات جسمانی و متمدنات نفسانی فرورفت - و کارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان او را با ابراهیم

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخه [د] که طنطنه (۴) نسخه [ح] چیرگنه (۵) نسخه [ح]

دران جنگ کشته شد - و نسخه [ط] بسالک نیستی در گذشت •